

cm 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17
INCH 1 2 3 4 5 6 7

شماره ۱۱۵۱۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب نظام الملک

مؤلف: قاضی بیهاوی (عربی) علی البیهاوی

موضوع: تاریخ
تألیف: قاضی بیهاوی
تألیف: قاضی بیهاوی



شماره ثبت کتاب

۸۷۹۹۷

بازدید شد
۱۳۸۲

شماره ۱۱۵۱۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب نظام الملوک

مؤلف: حاج میرزا علی شیرازی

موضوع: تاریخ و جغرافیه
تألیف: میرزا علی شیرازی



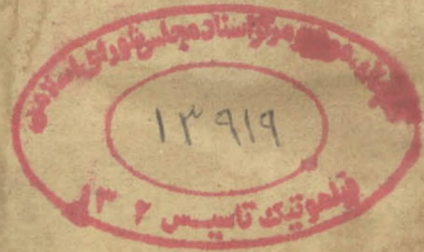
شماره ثبت کتاب

۸۷۹۹۷

بازدید شد
۱۳۸۲

47

№ 304



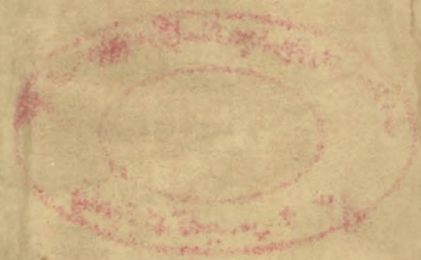
کتابخانه

۵۸

کتابخانه

۱۱۸۱۱

Handwritten text in Persian script, likely a historical document or manuscript. The text is written in dark ink on aged, stained paper. It appears to be a collection of notes or a letter, with some lines being more prominent than others. The script is cursive and characteristic of the Safavid or Qajar periods.



کتاب نظام التواریخ

حمد بن نهایت و سکرانی غایت خداوندی را که یک مرکز
 عالم ارواح و اشباح پیدا کرد و اجرام فلکی و اجسام
 از ممکن عدم بقضای وجود آورد و صانع کمال
 را بر او اشت و بساطا خارا باز را بر او از سایر
 قادی که از هر چه کلید غبار و یابید و در قضا
 الشیء است و در دو صفحات لغایب و در صورت
 نکاست و آدمی را در این یور عقل و نیت نظر
 نماید آن تاج کرامت و جلالت خلافت یافت و او را از
 الوان و موالید ارکان برگزید و در زمان در لفظ
 کشید **قال الله تبارک و تعالی** و لفظ کلام
 و الجود و رزق هم من الطیبات و فضیلت هم علی
 تفضیل و در دو و پنجاه بر بنیاد محضی می باشد
 که جمایان از نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا
 بطالت و جهالت بمعاهد معرفت رسانید و بر این

فرد و کرده

ش

کتاب نظام التواریخ

کتاب نظام التواریخ

سپهری کرده اند و ما را راه نموده اند **کتاب نظام**
 بنین کوید و نهایت این کتاب مولانا سعید قاضی قضاة
 سعید محمد المشرعین لکانه حیدان و اعوانه زمان ما
 و الله و للهدین الوعید بن الامام الشهد قاضی القضاة
 المغفور السعید امام الحق و الذین ابی القاسم عمر بن
 ابو سعید محمد الدین ابی الحسن علی البضادی اوام انه
 الطلین فله و رحم اسلامه که باری تعالی توفیق داد
 در هر فنی از علوم دینی عباد الوقت در بیان آن
 بی تحریر بوستم خواستم که در علم تواریخ که معظم کتاب
 نصف اسفندی بدان سخن است و فواید دینی و دنیا
 با وی آن مخزون بکاتب احوال که ششگان ارتباط
 شد مشفق و تدبیر حوادث و وقایع این راه روا
 لوی صادق سازم ششگل نکرش بهر دنیا و کمال
 ام و ملوک کرام و سطر از احوال ایشان و کمال
 اکرم این کتاب را از نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا

۸۵۶۸
 ۸۵۶۸

و نظام التوابع بنام کردم و هر چه در آن سلسله از حکام و ملوک
 ایران زمین که بوده اند از فرات تا کجوف بلکه از دریای
 تا حدود خجند خیا که یاد کرده اند من لدن آدم علیه السلام
 الی یومینا و احوالی و العسرون من محرم نه اربع و
 و ستایه رسپل انتقال آوردم و از ار چهار قسم نهادم
 و زبان فارسی ساختم تا فایده عام تر باشد و استعجاب
 به التوفیق و الهامی و نه از هنر است الکتاب **قسم اول** در بیان
 احوال انبیا و اولیا و حکما و علما که از انبیا و آدم
 احرایام نوح علیه السلام بوده اند و عدو ایشان و دشمن
 بوده ایشان و مدت ملک ایشان و پسر و پسران
 سالت **قسم دوم** اندر تعداد ملوک و سلاطین احوال ایشان
 علوانی و افراسیاب تورانی و اسکندر یونانی و
 و ایشان و مقدار و پسر تن و مدت ملک ایشان چهار
 و حد و شتاب و سیال و چند ماه بوده است
 در شرح خلفا و ائمه رضی الله عنهم و عدو ایشان و حاکمان

تا صفات

و مدت خلافت

و مدت خلافت ایشان و صفات و احوال بوده **قسم چهارم** اندر
 احوال سلاطین و نظام ملوک که از آدم تا ایام خلفای بنی عباس
 و صفات و استعدادهای و مالک ایران پادشاهی کرده اند و
 ایشان و طایفه اند معاد و شش تن و مدت ملک ایشان
 من وقت فرج یعقوب بن لیث الصفار الی یومینا
و چهار قسم اول در بیان احوال انبیا و اولیا و حکما و علما که از
 اول و آدم تا افرایام نوح علیه السلام بوده اند و عدو
 دشمن و مدت ملک آن قرب و دوزخ و پانصد سال آدم
 شصت بن آدم اوش بن شصت قینان بن اوش مملوک
 بن قینان بروین مملوک اخوخ بن برو و ادیس
 اخوخ بن اخوخ ملک بن شوش نوح بن ملک علیه السلام
قسم پنجم اندر تعداد ملوک و سلاطین و احوال ایشان
 آدم و حوا علیهما السلام از عالم علوی تا عالم سفلی نقل کرده
 و از پیش از باقی این جهان فانی رسیده اند زمین
 فرو و اندر دوزان جا که با مقام ساخت و مهند و

و مدت خلافت

در نیشده و خواهر نوبت که آتین شدی پسری و در حیر
یاوردی و توام هر طبعی بر زین طبع میگردادی و چون
که توام قایل در رفته فروغ پایل کشد قایل مادی میل
مانع شد و عبادات پایل رخوات و او را هلاک کرده است
قل دینی آدم او نهاد و آدم علیه السلام بدان فراتر خفته
شد و پیغمبر متولد جهان میکرد و در زبان هرانی شعری
که ترجمه آن شعری نیست تغیرت البلاء و من علیها
و وجه الارض مغیرت فیه تغیر کل شیء طم و لون و قیل
الوجه و الاشفاع علی پیل انی قیل قد قصه الضحی و
جا و زنا عدوین ایضا لعین لایوت فیتخرج یاری
شیت را بوی داد و بدان است که گشت و چون سال وی
از نصد بر گذشت بخوارتی پست و خواهد از و سالی
و هر دو را در زمین جبهه دفن کردند و طایفه گویند
که نوح علیه السلام بوقت طوفان اجوانی ایشان با خود
برداشت و بعد از زوال طوفان بر پست الهی دفن کرد

وقفه افرویش وی سجده ملک او را و سوسه و او را
را و افواج ایشان از نوبت مشهورست و در آن مذکور
از شرح مستغنی و صبی مخلقه **نیش بن آدم** چون آدم را
اجل فراسید و خطاب ارحمی بکوشش میسید شیت را
وضی کرد و ممکن را مطاوعت و متابعت او فرمود و بار
او را خلعت رسالت داد و تاج نبوت بر تبارک میبند
و مدت چهل سال علم را با او شرح و انوار عدل بخورد
کرد ایند و عمرش نهصد و دوازده سال کشید و چون
با خود آمد و در حوار الوین او را دفن کردند **نوش بن**
چون شیت انا ضعف و انسا در خود بدید نوش را و
کرد ایند و زیارت او را در ابوی و زمام امور سیاست
در قبضه تصرف دی نهاد و رعایت رعیت و شیت
تو و پس شیت سال قیام نمود و نگاهد عرس پسری
جهان بن شیت بر حکم پدر رجای پدر با بیایند و بر
پیشانی او سردی قیام نمود و چ مقدار از متابعت انار

آبای خود بخاور و احواف کرد و پانزده سال در آن
 بسر برد و در وقت وفات پسر بزرگترین خود را عهد
 حایت و عهد ولایت استوار کرد و در گذشت **سلطان**
بقیان در زمان او بنی آدم سپار شد و در آن روزی
 زحمت بودند پس مهلائیل ایشان را در افطار زمین
 گردانید و خود با اولاد شبت زمین بابل آمد و شهر بساز
 ساخت و بابل نیز گویند که وی کرده است و پیش از آن
 شهر ساخته بودند و ما و ای بنی آدم در مغارب و پیش
 بود و هفصد و پست و شش سال بزیست و بر و راحی کرد
 و **روبن مهلائیل** بعد از وفات پدر خلافت وی قیام نمود
 و او را فرزندان بسیار بود از ایشان یکی اخوخ بود و مدت
 وی هفصد و شصت و دو سال بود و **اخوخ بن روبن** چنین گویند که
 در ایام برو به تباها شد و بعد از آن مشغول شد بنه بار
 قالی **اخوخ** که او را در پس گویند و حی و ستاد و اما
 ایشان را دعوت کند و از بت پرستی باز دارد و چنانکه

که همانست و ایست که با فرزندان قایل متفان کرد و
 و کوکان ایشان را برده کرده و استباها خط او را
 چون هفصد و شصت و پنج سال بزیست باری تعالی او را
 برد و این زمان انجاست **نوح بن اخوخ** او را فرزندان بسیار
 شد چنانکه از عدد در گذشت و چون عمر وی هفصد
 او را پیری آمد ملک نام و بعد از آن دویست و نود سال
 دیگر بزیست **ملک بن نوح** عمر و توحه بود و بواسطه
 ارشاد وی بسیار از بت پرستی تیرا نمودند **نوح بن ملک**
 ابن عیسی رضی الله عنهما چنین گویند که چون عمر نوح هفصد
 سال رسید و راحی آمد و هر یک یک سال دعوت کرد
 خلائق را در دین و درین بت پرستی نهاد و نفر ایمان آوردند
 پس باری تعالی طوفان فرستاد و آب را برشت و تن
 کشتی نشسته و خلاص یافتند و او بعد از طوفان سیصد
 بزیست و از آن شست و تن سه سیر نوح بودند و او را
 پسر و مکر بود و در طوفان هلاک شد چنین گویند که این

جمع که با نوح ۱۴ بودند ایشان نیز بعد از طوفان ملاک
 و نوح با این سپه بماند و اسباب بی اوم بعد از طوفان
 ازین سه تن است **فصل دوم** در ذکر طوک و فتن و بیهوشی
 علما که در ایام ایشان بوده اند همه از یک اصل بوده اند
 عدو ایشان ماضی و علوانی و افراسیاب نور اهریما
 تن و مدت ملک ایشان از زمان کینه ز زومی و صحن
 چهار هزار و صد و ششاد و یک سال بوده است و ایشان
 چهار طبقه اند **طبقه اول** در ذکر پیش داویدان باضحاک
 یازده تن و ملک ایشان دو هزار و پانصد سال بوده است
طبقه دوم کیانیان عدو ایشان نه تن و مدت ملک
 نهصد و سی هفت سال بوده است **فصل سوم** اسکانیان
 و عدو ایشان نوزده تن و مدت ملک ایشان چهار
 و پست و سه سال **طبقه چهارم** ساسانیان عدو ایشان
 سی و یک تن و مدت ملک ایشان چهار صد و ششاد
طبقه اول پیش داویدان باضحاک و افراسیاب

یک و هشتاد و چهار سال و هشتاد و سی سال طهورت بی سال
 حبشه و عصف و سارده سال ضحاک هزار سال افراسیاب
 سال نو چهر صد و پست سال بود و هفت سال افراسیاب
 سال نابین طهاسب سی سال که سلف مدت سال **کینه**
 پادشاه اول است باثناق علما و اهل تاریخ اول کسی
 پادشاهی کرد و آیین پادشاهی بجای آورد و کیومرث بود
 و معانی گویند که ادم اوشت و دیگر علما و تاریخ ایشان
 باور ندارند بلکه امام جهان ابو حامد محمد بن محمد بن
 الفزالی رحمه الله علیه در کتاب تضایح اللوگ آورده است
 که کیومرث برادر شیش بود و جمعی دیگر گویند که از اول
 نوح عید و این طایفه است از برای آنکه باثناق علما را هم
 عبد السلام در زمان ضحاک علوانی بوده است و ازیم
 تا محمد کیومرث قریب هزار سال است و از دور ابریم
 تا طوفان نوح قریب هزار و چهار صد و پست و هشتاد و
 از موسی علیه السلام تا امام اوست و چهار صد و پست و از دور

آدم زان کورث بول عم قریب دو هزار سال است
سالت و بقول علامی اسرسل از ایام موسی ابرکت
طوفان قریب این مقدار باشد دیگر اگر در نسیه عم
عوانی را به پدر ماتا ریزد که پدر عرب بوده است
برادر چو شنگ از پسرکان کورث که اصل ملک عم
و در نسیه عرب است او به پدر مادام برزد و او را از
اولاد نوح که پدر عرب است برادر افخند که پدر فرس
و توافقی میان این هر دو فصل است که مادام است
چو شنگ افخند و کورث سام بن نوح و قومی
گفته اند که کورث حام بن یافث است و این
چو یافث پدر رکت و العلم عند الله تعالی فی الجمله باجماع
اولاد ایشان است گویند ابتدای شهر کردن او کرد
شهر بنیاد نهاد یکی اصطخر و پسر اخا مقام داشت
دوم شهر دماوند و گاه گاه انجا بودی و در آن
زلیت با چهل سال در پادشاهی بخت **پادشاه**

بود با علم و داد و او کتاب در حکمت علمی دارد و امر احوال
خبر گویند سطر از ان حسین بن بهل وزیر مامون
و ما زبان عربی آورده شیخ ابو علی در کتاب ادب العرب
الفرس تضمن کرده و مطالعه ان دلیل ظاهر است بر
فصل و کمال فضل او و عم دعوی کند که او پسر بوده است
و از غایت معذرتش پیش واد لغت کردند مدت چهل
سال پادشاهی کرد و پنج پسر نهاد و از سنگ اتش برود
آورد و از ان سلاح ساخت و گویند که علامت اوست
دارالملک بود و فرود و دو شهر بنا کرد سوسن و با
و جمعی گویند که بابل انجا است و در بعضی تواریخ آورده
که او طاق کرد سپیدی و هزاره بعبادت مشغول
جعی از دیوان در ان حال تنگی بر روی زدند و او را
هلاک کردند پس کورث مرتما تقضی می کرد و می
تاریخی در خواب از حال او آگاهی یافت روز دیگر هنگام
آن جمع کرد و از ایشان بازخواست و جمله را هلاک کرد

در مقام ایشان شهری بنا کرد و آن شهر گشت
چون بوشنگ در گذشت پسر زوی ظهورت چون
جهان که ولی عهد بود در جای و نشست در عات قلی
حمایت ولایت قیام نمود و طریق عدل و انصاف پیش گرفت
و مدت سی سال پادشاهی کرد و در خطه اصفهان پسرش
سادوینگار و داند زمان وی قلی بیگ گشت و خود تا
بطعام بیستگاه قاعت کند و خوش را بداد و بیرون
دهند و سنت روز و عباد چنین گویند که و بای عظیم ظاهر
گشت و هر که را غیری که ناره میشد صورتی می ساخت
بر عتبت پسر شدن از آن پدانشد و اندام
ظهورش را فرزند نبود همیشه برادر زاده او بود و
برادر و در عاتت جمال و فرود بها بود و در عین و عقل
عظا و فرس روی می شدند و کمر سطا و عت
و او بر پست ادوات و آلات خوبه و استیلا و استیلا
شد و شهر اصفهان را که بود و کسر کرد و انداخته که آن

در خورک و دانا آفرید و بقدر دوازده فرسنگ و تا
چهل سال و او را و زستونهای و طبل این مانده است و
چهل ساله خوانند و کس در جهان مثل آن عاتت نشان
نداده است و چون عاتت نام گشت چهل سال و کاف
طراف را بخواند و در آن ساعت که آفتاب خطه اصفهان
رسید در آن خانه بخت نشست و بکار اعدل و شفقت
و عده داد و آن روز را روز نور نام کردند و مدت او
تقریب بمقدار سال رسید و بطاعت گرفت و سودا
حققت و بخت و روی غلبه کرد و جهانیان را بعبادت
خود خواند و بستان بر صورت خود ساخت و با نام
فرستاد و آن را می پرسیدند پس باری تعالی شد و
عبد و ادب را در زاده و پیش خجاک را بفرستاد و نامش
را می کرد و باره باره کرد و صاحب این ملک را که
برادر از خجاک را بخت پس بود عاده و ثواب و خجاک و
حدس و طسم و حاتم و بار عاده و بن شد و ثواب

جازه سالم و مقام ساخت و طم بمان و کجین فرود
و جلیس زمین تمامه و ضحاک را راضی علی و حاکم
بمان حرم و معوان و دوبار زمین که بوی بار خاوند
و اولاد عادی بسیار شدند و مستولی گشت و متهمان
علیق بن عاد بود و چون وی در گذشت پس از او
شاد و شیر پادشاه گشت و چون بر جهانیاں
کردند و ضحاک زمین بابل و فارس و سیستان و جیش
فر کرده و انجا یکاه فرو گرفت و آغاز جو و ستم کرد و پس
تعالی خود بن اخلو و بن عیسی بن علیق را به پیغمبری فرستاد
و عادی را دعوت گشتند و بوی انکسارت کرد تا با او
رسید و با دیگر معانده ان برج العقیق ملاک شدند و
بن شداد پادشاهی گشت و بهود علی السلام که و پیش
با وی در حضرت می بود و انجا یکاه در گذشت
بن سلمان از اسباب جیش است و پدران او از ضحاک
که رنجته بودند و در میان سامانی می بودند چنین گشتند

چون قریب هزار سال او پشایی کرد و عوار و بر سرست ستم
کرد و نیز در آفرال و وصله از دوشهای وی را بر او
ان فرغ سر آدمی ساکن نیست از برای طلای ان خلق
را بقیل آورد و کاه و انکار از اصفهان به اسطوخودوس
گشت و بود و چون کرد و پوست انکاران بر سر چوب کرد و ضحاک
را دشنام داد و خلقی بسیار و جیش شدند و روی
تمامه ضحاک از ایشان که رنجته پس ایشان افزودن
را طلب کردند و پادشاهی بنشاندند و ضحاک را با او
کردند و بقیل آوردند و ان چوب را بفال داشتند و در
کاه و مانی لقب کردند و در صبح کرد اینند و در دیون
عادیان کرده ایشان را معهود کرد اند و بر ملک ایشان
گشت و فرم دیگر مواضع کرده و تمامت ان شهر با یک
و تمامت رعیت در ان گشت و معدلت خویش کرد و حمله
علم از مشرق تا مغرب بر سر کاه نفوذ نمود
و در مغرب سلم داد و ترکستان و منین به نور داد

و فارس و عراق و خراسان و قستان طرح داد
اوراد و شتر داشت پس ایشان هر دو مشغول شدند
و ابرج را گشت بعد از مدتی منوچهر که از تزد ابرج
رفت و خون بر از ایشان خواست پس هر فردی
پسری شد مدت ملکش پانصد سال بود **منوچهر** چنین کرد
که دختر زاده ابرج بوده است و جمعی گویند که پسر زاده
چون قریب و در گذشت منوچهر یکم ولی عهدی شاهی
نشست و بهر تعلیم پادشاهی و بهر دینی و معانی خرد
و نهضات را حق کرد و اب بوق آورد و دوستان
بساخت و انواع اشجار و ریاحین از بهشت که بهما
بدانجا آورد و بهمارت علم مشغول شد و نام در
بخت سال رسید و در آن افراسیاب از نسل کور
ایستاد و کرد بانکه عظیم منوچهر از وی بگریخت
بطرستان رفت و افراسیاب از وی سران
صلح کرد و که تا وی چون افراسیاب را بخت

و هم در زمان دی باری تعالی شرف را با اولاد عبدین فرستاد
و موسی بن عمران و هیزون علیهما السلام لغرغوث و نام
و لید بن مصعب بود و از اولاد علایان بود که سواد
را کاکلی غفر فرستاده بود **افراسیاب** بعد از وفات منوچهر
بهارس آمد و مدت ده سال بقباد مشغول شد **نور**
از تازی چتری ظاهریت مدت هفت سال پادشاه
کرد **درباب** از اسیاب منوچهر بود و چون کرد و اولاد
از وی بگریخت و بار یکدو و خود رفت و زبای اصلاح
و خرابی و غلبه افراسیاب مشغول گشت و دور و دراز
بوق آورد که از از این خوانند و سی سال بعد از
پسری و پس ملک برادر زاده خود داد **کاشانی** باور
ختر از این بین پسر زاده یعقوب علی السلام بود و
بر و سر و مدت هفت سال پادشاهی کرد و در تزد
از نسل وی بود **دوم** عدو ایشان زبانه
دست ملک ایشان مخصد و سی هفت سال داد

عظیم رفت و با فلول لشکرش به سرافرازیایان لشکر نام
 خوارزم آمد و کجمر و اوران بفرس اول ملک کرد و این
 جنگ خوارزم خواند پس از ایسیا یک کشت و با دلا
 رفت و گرفتار شد و کجمر و اوران بفرس آورد و دل آری
 پیر خالی کرد پس ایام دولتش ثبوت سال سید
 را و می کرد و بقول لی عسدی خود وی داد و خود کشت
 شد و ناپدید گشت و جمعی گویند سلیمان علیه السلام
 وی کرد و از اصل کجمر گشت و به بخت و انجا کجا
 شد و از شاهیر جاک که معاصر وی بود بنفشه شورش
 ملید و او و عبد السلام و لقمان حکیم **باب** خبر بزرگ
 کیکا و پست و مقام او بیشتر هیچ نودی و عمو
 ملوک و ملوک مشغول بودی تا بیشتر اقالیم بکشوی و
 شاهی وی بعد و پست سال رسید نصف پری در و
 از کرد پس خوشی با مقام مقام کرد ایند و از شاهیر
 که در زمان وی بودند از شاهیر و غیر علیها السلام بوده

و مختصری که بحار رحیم بن سلمان است و تالیف
را در وقت رات کرد **کتاب** در زمان زبردست
درین محرم است که در مردمان را از زمین صافی بار داد
و در کوه نوبت از اضطرار نوبت و درین کوه و حواله
و آنها را صورتها باشد و بدین ملک عجم بیشتر از جایگاه
و کورای علی عجم که پیش از اسلام بوده است بر سر کوه
باشد بعضی از آثار و دهنها در آنجا در کور ساخته اند و
در این کوهها ساخته و سنگ بسیار بر آن ریخته
چون که می گشته و بعضی دیگر دهنها ساخته اند و درین
نقشه کرده اند پس **کتاب** در کوه و در کوه و در کوه
بدان کوه نوبت و در نزد آن دهن مشغول گشت و
تا فرمود ساخته و لایب پیش لغات پروردگار
بود و احباب ملک و اسان خالی یافت آنکس که
لایب داشت و دختر آن **کتاب** را بر کوهی برد
کتاب را ازین حال خبر شد پیش سفیدار را

و با ارجاب جنگ کرد و او را هلاک کرد و خواهرانش
از و بازستد و پادشاهی ترک با و داد و فرستاد بن
و او را در اواسط کازینغش نشاند و در آنجا
ترک سپهر نموده است در دست ایشان بازماند
و اسفندیار چون با گشت از پدر پادشاهی خواست
تغویض کند به پیش اجابت کرد و او را بجنگ ستم فرستاد
برین شهر که چون مظهر را دید پناه نمود و پادشاه
بزاوتان مجانی عظیم رفت و با و الله هم آورد
کرد و گشت از فرستادن او پشیمان گشت و او را
بر سر وی داد و نه اما گشت بخت و ولایتی
نزه است و میوه بسیار بخواه باشد و آبهای روان
و فراخ پناه که طول آن ده فرسنگ است و تمام
خارج آن فراخ نشان فراداده اند و پست
جمع و پیشین صفای بزرگ بوده است که اگر ایشان
نفتای بخت نموده است و خاصه او که در آن غول

بسیار دارد و شیخ عالم شهاب الدین ابوبکر و امام محمد
بهرین علی و دیگر اجداد و اقارب این ضعیف که در گشت
نشان و برین صوب معروف مشهور است و از حکما که در زمان
وی بوده اند مقرر طاعت نمیدینا غورس و جاماب که
محم لی نظیر بوده است و مدفن وی در شهر خرم است
فرس و از حوادث زمان وی آن بود که تبع ملکین
کسان بخت گرفت و متولی گشت **سین بن خندان**
چون بخت بخت بکند پدرش که فرستاد و زاولان
افزاد کرد و در او در ستم با گشت و در ستم زمان بخت
و در ستم بن خندان از با علی معروف که دو کیش که از
جاماب بن لاریس بود که در ستم با گشت از پناهی
در بعوض وی فرستاد و بعوض و باقی اسرائیل را بخت
و در ستم فرستاد و یکی که ایشان خوانند برایشان کار
و دیگرش ایشان را جمع کرده و انانی غیر علی السلام و باقی
نشان بر ماست بی اسرائیل نام زد کرد و ملک شام بوی داد

در لشکر سپیده که گشت اسکندر در حال ساید و سروری
نهاد و بگویند مغلطه تا ذکر که نغمه و دم و قصد قتل
و از از وی التماس کرد تا گشت کمان او را بگشت و در
او را زن کند و بر او لاد ملوک غم بکانه بکار و او را
خواه کرد و از اسکندر وی سبقت و بران قیام
کرد و ازین جهت ملوک طایفه گشت که مخالفت
نخواست گشت و زیارت که از اقارب و از کسی تمام مقام
و شستن بباد که مستی شود از وی یا از او لاد او
خواهند و نیز گویند که از سطا طالیس تمهید افلاطون و در
اشارت کرد **اسکندر بن یحیی** اسکندر بن یحیی
بوده است پسر عیص بن یحیی بن عیص بن یحیی که
در اب بن یحیی مدانی و غیر یحیی بن یحیی است چون
رسید بوی و بن وی شیشه متفرکشت و او را با
و بناد هیلانی بسکندر از وی است و بود و می
سال و سیزده روز در جهان کرد و ده ماه و ده روز

در گشت که خود دارد و چند شهر نگارد و از جمله آن شهر
درو و هرات و اصفهان است و سید یاج و یاج است
و بعضی گویند این اسکندر غیر آن بوده است و در
در شهر غزو و جمعی گویند در بابل فتنه یافت و بعد از
ملک به پسرش عرض کرد مد قبول نکرد و بعد از
گشت پس بطلیوس ابرجای اسکندر بدانش و این
طایفه یمن اسکندر بن یحیی اسکندر بن یحیی
اینی ملوک را جمع کرد و نامه با سطا طالیس فرستاد و این
نسخه را افشا و از قهر آسمانی و توفیق ربانی بود و این
را در کان مردمانی اند با فرو بهاء اگر گشتن ایشان می
اندیشیم سطا طالیس اب داود که خود دشمن ایشان
شاید گشت و خون بی خیانت شوان بخت شمر عطا
و اگر توانی از اهلک کنی باری تعالی کسی دیگر بکار
آقای از خانه آن تو که پس سوال است که هر یکی را
در مصلی بکار می تا پیوسته با یکدیگر مشغول باشند اسکندر

مجان کرد و مملکت ایران شد که در ایشان و فارس
دارالملک اصلی بود و زمین عراق و خوزستان که تمام مملکت
بوده است با بطحی رومی داد و قرب چهارده سال با او
بماند اشک بن ادرای بن داراب فرج کرد و موقوفات
فرز گرفت و با دیگر ملوک طایف ساخت و با اتفاق
ایشان مملکت ایران از میان خالی کرد و ایشان
او را و خاندان او را پوئندرجب و منظم دهمه امرو
گویند که اشک بن داراب فرج کرد و چون وی درگذشت
اشک خالی از نسل گشت و بوفه تمام مقام دبی
و آنه علم در مدت ملک اشکانیان و دیگر ملوک طایف
و پنجاه سال بود و جمعی گویند که چهارصد و سی سال و پنجاه
ذکر ایشان از انبغضیل تا آورده اند اما چون اشکانیان
گنگاه داشته اند و مملکت ایشان فتح نکرده است
دیگران مقدم بوده اند و اسمای ایشان یاد کنیم و اما
آینای بزرگ که در زمان ایشان بوده اند هر یک

و خیره و زکریا و یحیی در شام صلوات الله علیهم و از خوار
واقعه اصحاب الکهف و دویسه و در امین بوده است
ملوک طایف عدو ایشان نوزده با و ناست **اشکانیان**
بن ادرای اول اشکانیان است و چهارم را وی گشتند
در مدت ملک او ده سال اشک بن کسان در ملک او
پست سال بنام پور بن اسکان در مدت ملک او شصت سال
و یحیی علیه السلام در زمان او مسجوت گشت بهرام بن
بازده سال پادشاهی کرد و بلاس بن شاپور یازده سال
در خوزستان پادشاه نوزده سال بنی بن بلاس چهل سال
فیروز بن فرزند هفده سال بلاس بن فیروز و دوازده سال
خسرو بن طرادان هم فیروز چهل سال اردوان بن طرادان
سیزده سال اردوان بن کسان این هم اشک است
و سیال خسرو بن اشکان یازده سال خود در کسان
دوازده سال بلاس بن اشکان سی سال این بود که
در شام رفت و بسبب کشمچی خود و انرا هم کرد و

گردانید و این را آواره کرد و آن فل ایشان با
از بنی اسرائیل شطط کشید بنی خود در هفت سال خود
بنی هری یازده سال اردوان کی سال و این از فرست
که اردو شیرین بابک او را هلاک کرده آن علم **سلسله چهارم**
ملک ایشان قریب چهار صد و سی کی سال و بعد ایشان
سی نفر اردو شیرین بابک سی سال شاپور بن اردو شیرین
کی سال و چند ماه هر فرزند شاپور هفتاد سال بهرام بن
بن بهرام شیرده سال پنج ماه هر فرزند سی هفتاد سال
و پنج ماه شاپور بن هر فرزند دویست و سی سال و پنج
هفتاد و دو سال شاپور بن شاپور بن خجیان و پنجاه بهرام بن
ذی الکشف یازده سال زرد و دویست و سی سال
بهرام کورین زرد و دویست و سی سال زرد و دویست و سی سال
سال و پنجاه هر فرزند زرد و دویست و سی سال زرد و دویست و سی سال
پست شش سال عباس بن فرورد چهل و سی سال قباد بن
فرورد چهل سال عباس بن فرورد سی سال انوشیروان

قباد چهل و هفت سال هر فرزند انوشیروان یازده سال
فرورد بن هر فرزند سی سال شروین بن فرورد بن
اردو شیرین بن هر فرزند سی سال دهشت ماه کسری بن فرورد
کی سال و پنجاه کسری بن هر فرزند ماه توران خست
فرورد بن کی سال و چهار ماه فرج زاد بن خسرو و فرورد
فرورد بن چهل و شش ماه اردو شیرین خست و پست
چهار ماه زرد و دویست سال **سلسله پنجم** او بن بهرام
بن بهرام بود که اردو و کار اردوان و فرج کرد و اردو
فرورد بن کی سال و چهار ماه و مادرش انوشیروان
کرد و آن که لشکر فرس ایشان بود و هفتاد و سی سال
بخت انوشیروان در میان ایشان می بود و فرورد
نوک طایفه شیرین شده بودند و اردو و فرورد و فرورد
پسار کا که جو جهان بخت حکم آورد و یکی وی بود
صلح سیاست قاعده نهاد که پیش از وی ننهاده بود
و اردو و عباس و محمود است نهایت خوب و باری کرده

اردو شهر است که بقیم او را بر کفندی شهری قدیم است
و در میان آن افتاده است و از اسوری نام بود و چون
اسکندر با نجاریه عاقبت از آمدن آن پس رود
که از بالای آن می آید و بر کوه می رود و آنجا انداخت
و چون آب کرد و آن آب آنجا بود از میرفت و منفذ
نیافت جمع شد تا چون دریای شد اردو شهر منسای
را طلب کرد و بفرمود تا ایشان طلب کرد و کوه را بر سر
وزیران آب قالی کردند و شهر در میان نهادند و در آنجا
عمارت های غریب بنیادی ساختند و آن روز مانه
و شهر و شهر که از او پیشتر میگویند که گمان و اهورا
از خوزستان و خوزیه از حوض و خط از کربن از بنا
است و حفر و حفر و حفران می کرده است سی سال
زایت با دوشای بر فراخت و چهارده سال آن بود
که حکم او در بر سکون یافت **شاهزاده**
پادشاهی بود با عدل سخاوت و دانی و نجاست

سی و یک سال چند ماه پادشاهی کرد و در جهان بسیار
کرد و از جمله شهرت را بود که ظهورش را کرده بود
اسکندر خواب کرده اما دان کرد و میزد و شوخی اصبی
مدی مت صورت را بر سرش گذاشته اند و چنانکه
شکل ستون در میان عمارت داده است و بر سر
صورت چند کرده اند و در میان آن شهر صورت
ساخته اند و شاه پور از جیل جیلور از اعیان فارس
چند شاه را از خوزستان و شاه پور از سیستان
است **شاهزاده** مردی بوده است با جمال و توان
و بسیار علم و داد و دو سال پادشاهی کرد و در هر از خوز
و در سکره که میان بغداد و خوزستان بود و سی سال
شاهزاده چون بهرام پادشاه گشت به شیعمانی فرستاد
و مکرر ساخت و بجزویشان نزدیک کرد و ایند گمانی
شد بروی آمد و از رخصتی تمام کرد تا اولاد را جلالت
آورد و عمارت نزدیک کرد و ایند گمانی گشت که در خوزستان

کرد ایندو که او پیش کش تو بر او در خوشی
 عرض کردند قبول نکرد پس بفرمود تا پستی بر او
 کردند و نگاه در آگند و پا و خنجر و ساسانیان
 بفرمود تا مضران را هلاک کردند و در دست
 این دیار گشته شد و چندی گویند که از آن در جنت
 است و مدت ملک او سال سیصد بود **بهرام بن ابی حمزه**
 مردی نجات نیکو سیرت بوده است و از آن روی چهر
 مشهوریت و مدت پادشاهی وی سیصد سال بوده است
بهرام بن بهرام او را اسکانه گویند سبک
 در زمان پدر در محبتش بوده و مدت ملک او سیصد
 سال و نیم بوده است و این پادشاه را در دست
نرسی بن بهرام سیرتی نیکو داشت و هم در جانی
 داشت و مدت ملک وی هفت سال و نیم بود **بهرام**
 مرد بد خلقی بوده است اما مع ملک صل داشته است
 و معتمدی بر خنجرش بود و مدت ملک او سیصد سال

و سیصد سال بود است **شاپور بن بهرام** معروف بزی الکس
 هر دو جوان و غایت باهت پیر داشت اما از سنین
 پس اگر در کار و موبدان جمع شدند و تاج او از بالا
 سوزان در آید و خنجر و میخ و کشت تا زمانی که شاپور
 دو داند و بزرگ شد و ز راجه شش حاضر شدند و خطی
 که از هند و مالک آورد و داند کجاست از سدی و عرب
 عرب عرضه داشت و شاپور آنکس کرد و خلق تمام از آن
 هلاک کرد و چندی را شانسواران کرد و در کم آواره
 کرد ایندو و خنجر جایی ایستاد نباشد کرد و چهارم
 از ایشان که امان خواسته هر یکی را بجای فرستاد و این
 نقیض را بجای کجاست **شاپور** و بی بدلیل و تمام را بجز
 میاد و بی و ابل کجاست علان و حدود و کرمان و بی
 کجاست او را ز و بعد از آن آنکس بود کرد و
 قسطنطین و بیانی و ملک و هم را ضعیف کرد و فرج
 از وی رفت و باز گشت و در این پیاخت و ایران را کرد

صواب است که بر حد آید تا ز کمان چشم تبارد پند بزم
منذر مایه نزار سوار بر حد آمدند و امر او معارفش
آمد و او را خدمت کردند و از پدرش شکایت کردند
ستمهای وی بر مردم و کشتن باید بپایست در دیگری
بهرام ایشان را مقصدی داشت و جعل و شققت
و رعایت و عده داد و وزیر کان او را دعا گفت و سیا
ایشان شاعت ظاهر گشت بهرام گفت ملک از آنست
و امر و دیگری دارد و او را با یکدیگر نکند هر که
آمد ملک و پیر او و میان دو شیر گشته بنید که در
ملک و پیرانش مردمان دانستند که مردی بی فروغ
تغیر نداشت و کسی و بهرام حاضر کردند و تاج میان دو
بنامد کسی گفت تو بدوی آمده نیستی و بهرام شش
نیش روی بوی نهاد و بهرام بر پشت وی جست
میان وی افتاد و دیگری که داشت شش گفت
بسیار زنده بود و یک ضرب روی زد و با شش

بر وقت پدرش بر آن دیگر نبرد تا با یکدیگر چون کشت
این پدر برای وی و بر داد و از وی عذر خواست
چنان که خدمت میشد و پادشاهی روی مقرر کرد
و بعد از علی خاقان چمن باد و دولت و چاه نزار سوار
چون بگذشت و پارسان بغایت ترسان شدند و هر
بهرام میگفت القات نکند و عموه پس از قاربت
و هفت سال از نمانت نزار سوار گردید و برادرش ری
سیاست داد و گفت من با این جماعت باور نیاکان خودم
قت تا انگاه را ز نمانت کنم و از انجا که باز نماند
روم چون باز کردم تدبیر کار را کنم نیکان هم خاقان
نوشت که بهرام بر کجاست و مملکتی میماید که بسکن آنجا
مردم از نو نمانت خاقان فارغ و خدمت و بمانی
تمام می شد بهرام رفت و زیارت انگاه کرد و کلا
در پیش و دو روز و با بر نمانت رفت پس مکر دانید
بسیار حوازم رفت و چون کالی انجا که رسید

رگانه وار پوشید تخیل قام تا بخت چون یک نزل
 خاقان رسید جاسوسی بنرسد از حال و جای خاقان
 تخلص کرد پس در شان بر سر وی سخن برده بود
 دولت مرد بایست و تا چون خاقان لشکرگاه را آمد
 نام بهرام کو دریا و کند و طبل زنند و هر کس که برایش
 بکشد و او با حاجتی از خواص ایندند و بر در خیمه نشست
 و حاجیان که بر درشت بودند بکشد و اندر خیمه نشست
 و خاقان است بر تخت یافت سرش بهرام نهد
 بر آوردند و خلق را بکشد و بعضی را اسیر کردند و باقی
 بکشتند و چون روز برآمد بهرام لشکرگاه را از آنراک
 خالی دید و غمت فراوان یافت بشارتها با طراوت
 و خود اینک بند کرد و پادشاه هند چون از آمدن او
 آگاه شد رسول فرستاد و ماویجی را بفرستاد و دختر خود
 زنی بوی داده و پیل و گران بوی تسلیم کرد و بعد از آن
 قصد حایت برین جنبه کرد و در سری را بر ورم فرستاد

و هر دو مظهر باز گشت پس روی بچهر نهاد و از پس
 مید و ایندی شک در زمین شوره ناک افتاده بود
 اسب در آن براید فرو رفت و نامور بکشت و ملک
 بهرام کو دریت و پستال بود و **بهرام کو دریت** پاد
 عادل و نیکو سیرت بود و از غایت لطف و حکم که در
 او یار و جو درم خواندندی و مدت ملک او هر سال
 و پنجاه بوده است **بهرام کو دریت** کوکک ترین پسر
 نزد و بود برادر بزرگش بود و ملک بفرمود
 برادرش ملک سیاطله الهی کرد و بعد از مدتی اندک با
 شاهی باز شد و هر فر را اسیر کرد و **بهرام کو دریت**
 مردی دین دار بود و در اول عهد او مصلی عظیم
 شد و مدت هفت سال قلع از خلق پنداخت و
 مال از فتنه بیکر داد و از آثار وی خبر و زرام است
 از اعمالی و روشن فرورست از جوان و پسر و
 از بلاد هند و غیره و اصفهان و سواد و فر و زار و با

و دیوار چاه و شکم بخت میان اران و توران
کام فیروز را اعلیٰ فارس مدت ملک او سی و
سال بوده است بس هلاک او آن بود که زمین ترک
و ملک ترک در راه خندق ساخته بود و پیمان کرده و او
در آن افتاده هلاک شد **پس بنی خرو** چون پادشاه
نبشت برادرش قباد بکشت و بنی کسان رفت و از
خاقان مدد خواست خاقان ویرامد و داد و با وی
کران لغو شد چون بنی تور رسید خبر که برادرش
شکستار گردانید و بیاید و پادشاهی نبشت **تاج**
در زمان وی مردی ظاهر شد و اباحت پیدا کرد
از اندام بعل نام کرد و عبادت از خلق برداشت
و مردم را رخصت داد و تصرف مال و زن ملک
بدین سبب رفو پس روی جمع شدند قباد از سفر
و مطیع خود گردانید و بقوت وی مال از سلطان می
و بدینسان سید خلق از آن مضطرب شدند از قباد

کشت و پادشاهی برادرش ملایم دادند و مرد
بکشت و با از ناگان رفت و خواهر قباد را
و بیلا ترک رفت و از ایشان آمواد کرد و با کشت
و پادشاهی از پند و باز در زمان وی ذوالخج از ملوک
یعنی فرج کرد و قباد را مقومت او عاف ماند و وی
صلح کرد و او را کشتند داد و معاونت کرد تا ملک
و با و از شهر رفت و از آمار وی انقدر است و صل
از بهر رجاست و حلوان و بهشت از عراق و شهر انبا
از جو جان و خوار از دیار موصل و خند بخت از
طبرستان و مدت چهل سال پادشاهی کرد و با و الا
بجانب مردم رفت و مظهر باز گشت و ملک را بر خود
پس از آن و او عهد نامه و وصایای اردشیر
نهاد و بیان کار بند شد و بزرگوار را و از پادشاه
و با وی و با ویران مبدیان ملک و کار مردم شود کرد
و رای ایشان بر آن قرار کرد و بر یکدیگر و حیل ران می داد

دوم از برای قیصر منوم جای ملک چین چهارم جایی
تقیحی بودی و مدت ملک او چهل و هفت سال بوده است
برترین پادشاهی بود با عدل و دانی امام دوم اصل
نر استی دید و پوست مردمان دون را تربیت کرد
و در زمان وی شایه خان ترک خراسان آمد و رسول
فرستاد که غریب روم دارم بگو تا ایما عمارت کند و
بهرام حوسین را که از اردمک بوده است و همسالان
شکست و مالش کرای تمام لغت و شغلی قتل تاناکا
وی رسید و چند روز بر بار یکدیگر نشست و هر روز
طرفین سواران چالش می کردند و رسولان می آمدند
و می شدند و با قیصر امام بهرام فرضی یافت و چون
برشته دی زد و اوراکشت و لشکرش تاراج داد پس
نزد پادشاه لشکر تمام بهرام با وی جوب کرد و اوراک
آورد و غنیمت بسیار بهر فرستاد و غنیمت آن
که بلاد چین رود و هر را این مستوصف بنماید و در

بهرام بخان درشت گفت و بهرام از آن اکامی یافت
و بلخ بهر روز قاتل ساخت پس ایمان لشکر را تا خود
سحق کرد و ایند مقرر کرد و پادشاه باشد تا زمانه
که پوزماتیان رسید و پوزماتیان حال معلوم کرد
و سخت و باز پانچانفت و هر یک یک بهرام فرستاد
اتفاقا که شند چون خبر بهر رسید اکابر فرستاد
و بر سر دند و چشمه اش که گرد دند و مدت ملک او اندر
سال و چهار ماه بود **برترین** چون خبر حوسین
بودی رسید باز بدانی آمد و بر تخت نشست و بلخ بهر
نهاد و اندر عذر خواست و پدر از وی خواست تا
لیت وی باز خواهد دران نزدیک بهرام لشکر وی کرد
پرویز کوچ کرد و باب نروان بهرام رسید و پرویز
که طاقت بهرام ندارد گسی پیور فرستاد و شور کرد
هر تر صواب آن دید که زمانه و خرابی در حصن مضبوط
ارادند و خود هستند اورا وی ملک روم نهاد و پرویز

آن شوق کشت واداد و خالص بود و سلاطین
از جمله آنان بودند که هرگز از دست نرفتند و از وی
بیت رسیدند و یار و یار گفتند که درخت با هر غنچه ای که
رفت بخت برام جوین ای پادشاه و ملک را بوی بسیار
آنت که او را می کشیم روزی پنج جواب داد ایشان
او رخسارم که اندر دوبرقش و هر زار به کان
پس روزی ایشان و چند سوار آمد و وفات را بخور
کردند و راه پادشاهان شکستند تا نزدیک دیر کرد
و آنجا نگاه فرو دادند تا اسایشانند که لشکر برام
دور ظاهر شد و بندوی یار و یار گفت که جاده و سوار
مراده و با سبطام و دیگر سواران را بر این جوی می بیند
لشکر از شما باز دارم روزی جاده بوی داد و خود رفت
بندوی بپوشید و در آید پستوار کرد و خود در میان
چون لشکر در رسید بندوی را با آن جاده و درخت
پنداشد که روزی است چه در آن زمان کسی را

آن بود که زبانه کوکب و دشمنان داشتی و مردان
ویران و آگندند و بی گشت که من روزم و دانند
مرا ازین جایگاه جایگزینیت خواهم که امر و زوار
مرا مهلت دهی تا عبادت و استغفار مشغول گردم
پروین ام احابت کردند و روز دیگر مهلت خواست تا
پس چون آمد لشکر چون بندوی را بدیدند و از حیات
او آگاه شدند و نیز دهرام جوین بر دهنده ام کشش
او نیارست چه خویش و اتباع بسیار داشت او را
که بندوی بگریخت و با ذریه پادشاه رفت و آنجا
خود یار و یار بروم رفت و بر عزم و خرقه را زن کرد
و لشکر تمام بسته و راه از پادشاهان بازگشت و بندوی
آمد بای و یار برام محاربت کرد و ظهور روز را بود برام
بهرت بخوان رفت و آنجا نگاه داشت که رفتن
و بر کمان رفت و محاربت کرد و روزی کسی زن حاکم
و است با نخت بسیار است تا که دانا بودی و کانی

بهرام را بکشند و چنین گویند که ملوک شیردان از راه
و کسری بر وزیر رسید از زر گواری و جاری
شخم و کاری که چنانکه ماند آن بوده است
سی سال در پادشاهی بر بر ملک جهان نفوذ
تا اقباب و لشکر انگ غروب کرد و بکر که خشمش از شد
بیکت فروخت و اعظم اسباب این اتفاق آن بود که
صلوات اند و سلام علیه ملک لطراف را نام نوشت و
باسلام دعوت کرد نام چون بر وزیر رسید نام غیر را
نام خود دید نام را بدید خزان حضرت بهر صبر
و عای بدید و فرمود که فرق اند ملک کافر و کتانی
کشت و پرویز را و آن که عامل این بود نام نوشت
کس نیست تا این مرد که در تمام دعوت سخبری کند تا
باز بین خود رود الا او را بر من است با و آن غیر و
را با چند معروف دیگر فرستاد چون این حکایت در دست
رسول رسیده داشتند رسول فرمود که بر وزیر

نشان حکایت از برای کسی گویند ایشان را
کردند بعد از مدتی خبر قتل وی رسید و اشی حضرت
مها و آن حاجت مسلمان شدند و کشتن وی آن
که بر وزیر مردی بدخوی بود بزرگان را خواست
نمایند که عذاب سخت فرمودی و در آخر دنیا
و نا واجب بنیاد و مکان از وی لغو شدند و کاه
در سر مایه که موافقه کردند و شیر و بر باران داشتند
بهر را مجوس کرد و از وی راضی نشدند تا فرمود
برهگان هلاک کردند و مدت پادشاهی وی سی و
شش و دین روز چون در رکعت مفهده تن را از
و برادر زادگان کشت پس بجز شده ملت طاعون
و او و بیشتر بر کبان عجم مانده پنج هلاک شدند و مدت
ملک داشت ماه بوده است **ارده شش روز** چون
بر پیش در گذشت کس دیگر نبود که استعدا پادشاهی
داشتند و او معتدل بود در بطون آنجا نگاه

بخت نشاندند اسرار بی ثورت شهر زاد
زرک بود و از خوشم گرفت و درخت و اردین
و پادشاهی نشست توران و خرد و بر حسن زاکم
تا ناکاه او را زخم زدند و هلاک کردند و ملک آید
یکسال و شش ماه بود که **ی بن قومان** از نسل فارس
بر ساسان بن بهمن است چون دیگری نیافت او را
پادشاهی دادند و یکسال و نه ماه پیش از آن که **ی**
قباد بن بهمن برورش او شیرکان بود و با اتفاق
فرس پادشاهی بوی دادند و باقی عمرش پیش از آن
پرویز بن بهرام از نسل زو و دینم است مادرش
از نژاد افو شیروان ملی شسالی پادشاهی که **دخت**
ی پرویز زن عاقله بود و عاقله بود و در زمان او
لنگر اسلام فرج کردند و مدت ملک یکسال و چهار
بود و **ی** از نژاد زو و دینم است و مادرش
از نژاد افو شیروان است و مدت شش ماه پادشاهی کرد

ی پرویز زن عاقله بود و است و فرج
اسفهان را فرسان خواست که او را زن کند اما کرد
و وعده داد که او را بشی کلوت راه دهد فرج بود
رفت از بی بی بود تا او را بکشید پس بر زمین فرج
بکشد پدر از بی را زهر داد و مدت او چهار ماه بود
ی را در آن حالت که شیر و برادر از آن می کشید
خورد بود و پس بخلایق اما عاقله را می کشید
و مدت شش ماه که پادشاهی نشسته بود که زو و
از نژاد فرس باوردند و پادشاهی بوی دادند
ی پرویز چون شیر و برادر از آن می کشید
دایه زو و دریا پس آورد و وزیر کاف فارس او را
در اضطرار می بردند و چون شنیدند که فرج زو و
مداین پادشاهی نشست و استعداده دارد و زو و
مداین پرویز و پادشاهی نشاندند و عمر او
ستغیان فرود گرفت بودند و استیلا سلطان را بود

دست پشمال بدین بود و چون سعد بن ابی وقاص فرمود
بگرفت رستم بسرفرخ را محکم وی فرستاد و باج آورد
با چند جوهر نفیس ستاده بود و خود بنیاد انداخت
که رستم گشته و دگر نریت کرد و عرب و اقین
با صفهان رفت و مدتی آنجا نگاه داشت ساخت
که نایبی بود در انظار می بود بسبب خیانتی که کرد
بود می اندیشید و ملک بسیار گونید که خاقان را بر سر
آورد و ملکی که عبادت می ایند تا خوب را بر دارند
چون طاعت که عذر فرایند کردن بگرفت و در میان
رفت آسمان او را ساخت و بطبع جاید و رفت
و ملک از ملوک غم بکلی منقطع شد و مسلمانان را مسکنت
بخشاند و با بار و بخت و عهده نام انکسار این احوال
در خلافت امیر المومنین **ع** بود و در ملک
بزرگ بود و مدت عیش می و خصال و آنرا علم
فرمود که اگر خلف و آید اسلام و خلیفه است ملک ایشان

دجیل و خیال بود و اسکان بطبقه بود و از جمله نهر
از نسل اسحاق بن ابراهیم علیهما السلام و با ایشان بود
هم با خست به هم میرسد و در سر خست به هم میرسد
و در شطری از احوال بنی مضر صلی الله علیه و آله و سلم می آید
محمد بن عبد الله بن عبد المطلب علیه السلام در آن عبد
المطلب از قریش آمد و مادر از اولاد عرب بن فطمان
بعد از سیهان ملوک مین بوده اند و چون بنی مضر علیه السلام
را سال بچهل سید باری جل و علا او را و حی فرستاد و
شرف گردانید و او را بر سات بکلی خلافت فرستاد و
که بیشتر اقارب خود را دعوت کند و آنکه که بوی کرد
از مردان از المومنین **ع** و در آن وقت که
علی ابن ابی طالب و از زمان خدیجه گری رضی الله عنهما
و واسطه دعوت ابو بکر بسیاری از صحابه مسلمان شدند
و گن نیارست از اخبار جماعت کردن و حضرت
و عافه نمود با باری تعالی اسلام با و جلیل با عرقی

کراند و در حق عمر پشیمان شد و بر او لعنت شد
چون جهان بدیدند را با جماعت در مسجد را و در
بگذار و در گوش در گوش افشاند و قصد ایشان
اما لب آن اوطاب پس قریش بود و بر هکات
مقدم بود و حمایت بنجر علیه الصدوق و السلام و اما
می کرد و عیسی و عیلم بود و در دینت قریش
کرد بنجر و مسلمانان از او می شد تا آنکه بگریخت
و صحابه را بفارغی بدید و فتاد و خود از بی ایشان
رفت در سال سیزدهم از یثرب
مدینه اسلام ظاهر و قوی گشت مدت ده سال
بزیارت وایت سیفان کاه نازل شد و بنجر
در بیت و هفت فرا حاضر شد و در جمله مظهر امام
بعد اگر چه عذرنا حقان نگاتی رسید و آن
حضرت حمزه رضی الله عنه شهید گشت اما در حدیث
او را مظهر بود و در شرح معانی و وفات و حالات

بپارت و کتابهای طول ساخته اند و اگر عذر فاکند
بر فاق آلی مساعدت نماید تا بی مغرور در آن نویسد
انشاء الله تعالی و چون روی مبارک در نقاب کشید
بجاری سید بن مبارک او نصرت و سال بود و در
در حجره عالیه او را دینی کرد و در بعضی گویند و در
و انما بعد بنی و ایشان شش نفر اند چهار نفر
که سید ایشان تمام بود و مدت خلافت ایشان بی سال
بوده است **خلیفه اول** امیر المومنین ابو بکر بنی عباس
چون بنجر از حوض النبی خارج قدسی ارتقا نمود
انصار در دار السقیفه جمع شدند و بنجر بن عباس
گذاشتند و او را امیر و پیشوا کردند و ایند ابو بکر را در مسجد
شدند چون این خبر ایشان رسید از بخاری بهرج
آمدند و در خواستند و پیش ایشان رفتند و سخن
برایب برانند و باحوال خلافت ابو بکر را
و باو بیعت کردند و کار خلافت بروی او فرستادند

ل

و صاعی او در اسلام ظاهر و جلی است و اندر زمان
دی دوازده طایفه از عرب فریدند زده او کفایت
کرد و دو دیگر عمر و او لشکر جانب و ساد و اکثر نام
و مدت خلافت وی دو سال بود **خلافت دوم امیر المومنین**
عمر بن الخطاب العدوی رضی الله عنه و از کفایت و مهیا
و عدالت درای او جمایا را معلوم و متواتر است
همکنان را مبین شده و در جهان چون وی پادشاهان
نداده اند و بن محمدی در نهایت و بدایت از وفات
و بدایت اسلام در شرق و مغرب برافراشت و تا
مالک شام و پیشروم کشود و اکاسره را فتح کرد و تا
و عراق را از ایشان شغال کرد و او را اعلامی اران خالد
طه ز و شهید کرد و مدت خلافت او ده سال و نیم
بود **امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه**
و از طایفه زو نه شش کی خلافت مبین کرد و عثمان
رضی و بعد از حسن و علی و زبیر پس بر عثمان متور شد

پدر وی و پدر متبر سر عثمان بودند و دو دختر متبر صلی
در کفایت وی بودند و اندر زمان وی فاسان و آذر
یا بجان و طبرستان و کرمان گشاده شد و مصر خود
و اکثر بلاد روم بسته و اول فتنه که در اسلام افتاد فتح
جمعی از مسلمانان بود و روی و شهید گشتن وی **خلافت**
امیر المومنین علی بن ابی طالب الهاشمی رضی الله عنه و در آن
که عثمان گشته شد با وی حجت کردند و غلبه مسلمانان
بر وی متفق شدند و عایشه و طلحه و زبیر رضی الله عنهم از
وی جدا گشتند و قتل عثمان را بوی نسبت کردند و
بجانب بصره رفتند و علی رضی الله عنه از بنی انصاریان
و محارب کرد و عایشه را باز پدیده آورد و طلحه و زبیر
جنگ گشته شدند و معاویه در محاصرت نمودن هم
بدین قدر شک ساخته بود و علی بن ابی طالب را فرقی گشته
و اخوانه امیر المومنین علی رضی الله عنه بکوفه آمد و آن
جا بجا معتم شد و معاویه باز شام شد و آن دیار را

بیت ذاکرت و دعوی خلافت کرد پس از خواجه
 اتفاق کردند تا هر یکی بجای بروند و امیر المومنین علی
 معاویه و عمرو بن عباس را هجلی است و همهمه
 المبارک ملک کنند و این مجمعی باید و علی رضی الله عنهما
 و دیگر ی بنام رفت و معاویه را زخم زد اما کار نبود
 و قضا الله ان روز عمرو بن عباس بر او نیاید و برادر او
 را بغیر ستاد گشته شد و مدت خلافت امیر المومنین علی
 آنکه چهار سال و نه ماه بود **سوال** بحسین علی
 رضی الله عنهما چون علی آنکه گشته شد اهل عراق با
 بیت کردند و معاویه بخاریه وی را خواست و تنگ
 سوی کرد و حسین از بغداد اهل عراق با وی میبرد و بجانب
 حجاز رفت چنین گویند که اسما بنت جده او را بود
 و همگی گشت **السلام** بحسین علیهما السلام
 و فاتیما زهرا و علی و فاطمه و سید الشهدا
 او قصد کرد که چیده آنکه زیاده برادر او معاویه

که بود و لشکرش باز وی فرستاد تا او را دستگیر کنند
 او فرستاد که باز کرد و گداز شد پس مجاریه کرد
 تا شهید شد و بر کوفه خون است **طایفه دوم در ذکر**
خالد مدت ملک ایشان نو و ده سال و عدد
 ایشان چهارده اسامی ایشان برین مختص است
 بنی ابی سفیان زید بن معاویه معاویه بن زید و
 بن الحکم عبد الملک بن مروان و یزید بن عبد الملک
 بن عبد الملک بن عبد الوهید بن عبد الملک مسلم بن
 عبد الملک و یزید بن زید سلمان بن الولید و ابراهیم
 مروان بن محمد بن مروان الحکم **معاویه بن ابی سفیان**
 از نوادگان عرب بود و امام ولادت در سال شصت و هجری
 الفی و در جانب شام امروا اما استقامت کار و استقامت
 و در تمام ممالک اسلام مدت پانزده سال بعد از وفات
 امیر المومنین علی رضی الله عنهما **معاویه بن ابی سفیان**
 در کوفه نشست و زید بن ابی سنیاد و مدت

پادشاهی کرد و در اواخر عهد وی عبدالله بن زبیر فرج
 کرد و بخارون نزد درگذشت کاروی قوی شد جمله
 عراق بر وی اتفاق کردند و بر وی باند تا ایام
 الملک بن مروان پس او حجج بن یوسف را بکشید
 تا با وی محاربه کرد و او بار اوخت **سایه بن زبیر**
 بعد از پدرش معاویه بنی و خلفای کرد **مروان بن**
الحکم چون زبیر درگذشت پدرش خالد جوزد بود چون
 بنی امیه بر مروان اتفاق کردند و شام از عبدالله بن زبیر
 داشت نه ماه زن زبیر زن وی شد و او را زهر داد
 و هلاک کرد **عبد الملک بن مروان** چون پدرش درگذشت
 اهل شام با وی بیعت کردند و او حجج بن یوسف را بکشت
 ابن زبیر فرستاد و چون از آن فارغ شد و بکشت
 عراق و فارس فرستاد و او را بر سرش هم را بفرست
 فرستاد و شیراز او ساخته است و مدت ملک او بیست
 یک سال بوده است **ولید بن عبد الملک** سال چهارم

پادشاهی کرد و در ایام او پیشتر ما و را الهز شد
سین بن عبد الملک او را مضاعف الحجه خوانند و جد
 ظالم بود و در ایام او باران اندک بود و قحطی عظیم شد
 چون پادشاهی بسلیمان رسید عدل پیشه کرد و باران
 تعالی باران تمام بنفستاد و فراخی در عالم ظاهر گشت و مدت
 ملک او قریب دو سال و هشت ماه بود **عمر بن عبد الوهید**
بن عبد الملک بعد از خلفای راشدین چون وی حلیفه
 عالم بعد و دیانت و تقوی نبوده است و بیست و سه سال
 بنی امیه را از اسلام علیه را غارت داشتی و با ایشان
 داشتی و امیر المؤمنین علی را رضی الله عنه تعظیم کردی
 وی منع کردی و ماوردی از اسباط امیر المؤمنین عمر بن
 قریب و خلفای بعد مدت دو سال و نیم زیست **زبیر**
عبد الملک پادشاهی با جمال بود و ایام خلافت او چهار
 سال بود و در اشانی آن مدت ابو عبد الله محمد بن یحیی
 عباس را غارت دعوت کرد و ابو مسلم فاسانی را که از ایشان

ملوک فرس است فرمود تا در فراسان او را در گوشت
ششم بن عبد الملک مروی صاحب رای بوده است
 نوزده سال دهفت ماه پادشاهی کرد و وفات یافت
یزید بن عبد الملک مادرش شاه افروز دختر فرزند
 بن شهریار و چون عادل و نیکو بخت بود ملک او شش
 ماه بود **یزید بن عبد الملک** شش و سه ماه پادشاهی
 کرد و الکاه محمد بن طاهر خاندان بصری او را فتح کرد و یازده
 بخت کرد **ابا جم بن ولید بن عبد الملک** ولی عهد بود
 بود و مدت سه ماه و چند روز پادشاهی کرد و پس از او
 مروی فوج کرد و پادشاهی از وی بسته شد **بن عبد الملک**
بن عبد الملک از انبایم ولید بن عبد الملک از حضرت مروی
 با وی بخت کرد و برادران کاخگاه تا او را در حاکم
 آن عهد بوی فوج کردند و اقباب دولت آل عباس
 کرد و از بنی امیه عروب نمود و ابو مسلم ایشان را قتل کرد
 مدت شش سال و دو ماه بود است

بن عباس بعد ایشان می نمود و نوزده سال
 پانصد و پست سال امامی ایشان برین رتبه ابوالحسن
 عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس المصنوع
 ابو جعفر عبدالله بن محمد الممدی محمد بن عبدالله بن المصنوع
 الهادی موسی بن محمد الرشید مارون بن محمد الاعمش
 مارون المستقیم بن محمد بن مارون الاثنی عشر بن محمد
 المستقیم المتهکل بن علی بن جعفر المستقیم المتهکل بن محمد بن
 المتهکل المبتحی بن احمد بن المستقیم المتهکل بن احمد بن
 القندی بن محمد بن الواثق المصنوع بن احمد بن المتهکل
 بن احمد بن المتهکل المبتحی بن علی بن احمد المصنوع بن
 احمد بن جعفر القاهر بن محمد بن المصنوع الرازی بن احمد
 بن جعفر المبتحی بن احمد بن محمد بن المصنوع المتهکل
 بن عبدالله بن علی المصنوع بن جعفر المصنوع
 عبد اکرم بن الفضل القادر بن احمد بن محمد بن المصنوع
 القائم بن ابو جعفر عبدالله بن القادر المصنوع بن احمد

بودند امام ابوحنیفه کوفی و امام مالک مغربی و امام شافعی
نوری رضی الله عنهم **امام محمد بن حنفی** **رحمته الله** چون
جغفری میرفت بکوشه و در راه چون بر سر کوهی رسید
و منزل نگه داشت و مهدی مادی بود اندر کوه بار
پست کرد و در میان وی بجایت خواسان شخص ظاهر
و دعوی پادشاهی کرد و از آنجا بیکه بجایت خواسان
رفت و مهدی اسپهبد از خواغان را فرستاد تا او را
ملاک کردند و حسین بن علی بن حسن العلوی را که در
خلافت کرد و در ایام مادی کشته شد و مدتی
ده سال و چند ماه بود **امام مادی موسی بن جعفر** چون
درگذشت او بجایت جوهان بود که گاه سه بخدا آمد
و پست مالت زبیت و از اعلم **الرشید** **مارون** **رحمته الله**
چنین گویند که اندران شب که مادی وفات یافت
پست کردند و مامون در وجود او و ازین سبب
میتوانست که گویند و اول کسی که او پست کرد یکی

بود که از ملک ساسان بوده است و از آن جهت و از
بوی و او بعد از وفات **امام محمد بن حنفی**
محموس کرد و در او را بود و بسیاری از کارها که
متفق بودند بخدا و او را از آن زمره یکی امام ابو
محمد بن ادریس الشافعی بود و در آن ایام ابو یوسف قاضی
را احمد بن الحسن و الی بیت المال و شافعی رضی الله عنه
است در حضور مارون الرشید با ایشان مسالطه کرد و
مارون الرشید در شان وی معتقد است او را
تکلیف داد و چند سال در بغداد و در کسعت و از جمله
امام احمد بن حنبل بود پس میرفت و آنجا که
حق پست و مدت خلافت مارون الرشید است
سه سال بود و وفات او در طوس **ده** **امام محمد بن حنفی**
رحمته الله او را ولی مهدی داد و مامون را بسلطنت
فرستاد چون این پادشاه شد علی بن عیسی را با لشکر
نام حرب مامون فرستاد و مامون را هر بن الحسن را که

پذیرد لشکر فرستاد و با ایشان معاشره نمود
 و خلافت او چهار سال و هفت ماه بود **امام حسن**
بن زین العابدین افضل و اعلم خلفای بنی العباس بود
 و در فنون علوم شروع و بیشتر علوم حکمی در ایام او زبان
 کردند و با سادات می داشت و ازین قبل علی بن عبدی
 بن موسی از صاحبان جعفر الصادق داد و بنی العباس از آن
 شمرند و او را خلیفه کردند و با ابراهیم بن المهدی بیعت کردند
 مامون حسین بن اسماعیل را فرستاد و ابراهیم را بر او
 بن موسی از صاحبان وفات یافت مدت خلافت
 بیست سال و پنج ماه بوده است **الختم باب محمد بن**
 او را خلیفه شمرن گویند بسبب آنکه ششم خلیفه بود از خلفا
 بنی عباس و ششم بطریق سال و بیست ماه و بیست روز
 خلافت کرد و قاضی القضاة در ایام او احمد بن داود بود
 فقها اسماعیل المزی و شیخ المرادی و امام احمد حنبل
 بود و معتزم بسبب آنکه می داشت بنامش از معتزله و معتزلیان

بود و او را انتفاک کردند و کاه کاه امام را رنجاندی
 هرون بن المتختم مردی نهایت قوی بوده است چنانکه
 گویند بهر دستی که میخواست نگاه داشتی تا پوست جدا کرد
 و مدت خلافت او پنج سال و نه ماه بوده است **الختم**
 جعفر بن المتختم مردی سی بود و فقها و محدثان را دوست داشت
 و امام احمد در ایام او وفات یافت و بعد از چهارده
 و نه ماه که خلافت کرد بدست جیف و حاجب سرانگیشت
 شد بسبب آن که فتح خلیفه را کشید و اقطاع صفی بود
السبت محمد بن المتوکل بن جعفر او با ترکان در
 پیر همدستان بود و لاجرم بعد از آن شش ماه و پنج روز
السبت احمد بن المتوکل چون مامون بیعت کردند
 خود را ابو احمد طلحه بن المتوکل بن و حجاز فرستاد و
 سه سال و سه ماه خلافت کرد و ایام او کار صفاریان
 سید و بنی در سه خشم و حسین دما بین بود و از فقها
 بشار که مامون بودند ابو علی الحسن بن محمد غفرانی و امام

از ازمیت کرد و فراسان به استقلال فرو گرفت و خلافت
 او و جمل و یکای و چهار ماه بود **القیام** **امیر** **عبد بن**
 قادر در ایام او طولی مکن بن یکای بن بوق عروج کرد
 و در فراسان قایم بامرانه اندر خلعت فرستاد و مکن
 الدوله او را لقت کرد و بعد از آن بسایه ی که ای
 بغداد بود و آشک قایم بامرانه کرد و او را در محرم قریب
 کرد قایم بامرانه بظفر مکن استغاثت کرد و ظفر مکن
 عمید الدوله را گفت حاج محمدی که او را و تو حاصل
 بنویس عمید الدوله نوشت بنوشت که فلان بنوشت
 لا قبل لهم و خرجتیم منها اذله و هم ساغرون سلطان
 تمام رفت و میان واسطه و کوه جنگ کرد و بسایه
 هزفت شد و سلطان از آنجا که بخت حلیفه
 و با او بغداد آمد و چون نزدیک شهر رسید سلطان
 در رکاب حلیفه میدوید و حلیفه سالو میکرد و می گفت
 اربک یا مکن الدین و از آن روز باز لقت سلطان

برین مبدل شد و مال بغداد در تصرف سلاطین آمد و دست
 خلافت او و جمل و شش ماه بود **الفتی** **امیر** **ابو العباس**
 جعفر خلافت او و نوزده سال داشت ماه بود و چنین
 گویند که بغاجات برادر و زوفات او بازده ملک
 مثل ملک ترک دهند و ششاکه از دنیا رحلت کرده
الفتی **امیر** **ابو العباس** احمد بن مقصد در ایام دولت
 آل بویه منقطع شد و ششاکه در فارس متول شدند
 شرح آن بجای خود داده اید و دست خلافت او است
 چنانچه بود **الفتح** **امیر** **ابو منصور** بن فضل در ایام او
 محمد بن محمد ملک السجوقی بغداد را احصار داد و ما
 الا و بمصالحات بازگشت و در آن نزدیکی فات یافت
 مستر شد روی بفرات آورد و چون از دینور بازگشت
 برادر محمود رسید و میان ایشان محاربت قیام کرد
 و لشکر نهر نیت شد و مرشد اسیر گشت و در سر راه محمود
 محسوس گشت که طاعده او را کار زده و در ایام او محمود

بن تو مرث که بعلم و تقوی داری نمود و منور بود از حق
الاسلام تربت و تعلیم یافته بود و مغرب فرج کرد و
در سنه اربع عشر و خمسیه در سنه اربع و عشرين قتل یافت
و عبد المؤمن بن علی از اصحاب او کلمه وصیت بر کار
قیام نمود و مات ممالک مغرب بسند و صلوات باشد که
نوزان دیار در تصرف اولاد او مانده است و خلافت
او هفت سال و هفت ماه بوده است **و بعد از او**
بن مشرشد چون مشرشد ایرکت از بعد از او بیعت کرد
و در آن کینه خویشین بود که سلطان مسعود و خدیو
و شهر در حصار گرفت و بعد از چند ماه را شد ممالک
بکرمخت و بموصل رفت و از اینجا یکاه باز را میان
و بعد از آن قصد عراق کرد در راه بدست ملحدان
شد و مدت خلافت او ده سال و چند ماه بود **و بعد از او**
ابو عبد الله محمد بن مشرشد چون را شد مکرکیت مسعود
با محقق بیعت کرد و با کشت و در ایام سنه سلفی در

فارس بملک شاه سلجوقی فرج کرد و نوزان سلطان مسعود
ایسر کردند بواسطه آنکه نوزان بسبب قحطی که بهم رسیده بود
روی بسلطان خجسته داده بودند و سلطان با خیل این
جمع او محاصره نمود و اهل عیال را نوزان شتافت آورد
و هر خانه یکین نفقه قبول کرد و زیر خضر خضانه و اهل امر
نظر محاسب کرد و نوزان افتاد و بسیاری از لشکر خجسته قتل
آمد و در بیست و سه سال لشکر نوزان پادشاهی کردند و مدت
خلافت او بیست سال و چهار ماه و نیم بوده است **و بعد از او**
ابو احمد ابو المظفر لا سب بن الموفق یازده سال خلافت
در زمان او کار کار آل سلجوق ضعیف شد **و بعد از او**
حسن بن المشجد در زمان او دولت غنیان مشغول شد
و ملوک غریب بر بلاد نهند و غزنه و خوارزم شاه بر بلاد خوار
و بعد کان آل سلجوق بر عراق پیونگی گشت و خلافت
نوزده سال بود و السلام **و بعد از او** ابو العباس احمد
بن احمد بن المصطفی مردی دلاور و دانا بود و اندر ایام او

آل سلجوق دین ديار با تمام رسیده و سلطان محمد بن
 کشت و غزیت بعد از کشتن شیخ شهاب الدین محمد
 قدس الله روحه رسالت بروی رفت و او سخن شنید
 و در راه برف عظیم در افتاد و بسیاری از لشکریان او کشته
 شدند و سلطان برسد و بازگشت و عقیق حکیم خان
 قزوین کرد این نقاب وزیر ناصر قصد خورشان کرد و صلاح
 او چهل و پنج سال بود **الظاهر بالله** ابو نصر محمد بن ناصر
 شش ماه در خلافت مملکت یافت **للسفر بالله** ابو
 منصور بن الظاهر در زمان او خوارزمیان متاعل شدند
 و متاعل مستولی گشت و مدت خلافت او هجده سال و
 ماه بود است و جوینان بغداد رفت و با سرفراز
 اقبال مجاریت کردم و منفرم گشت **للسفر بالله** احمد بن
 بن السلطان خلیفه بی بی بی بی بی بود عالم شریع
 اقامت می داشت و مدت بیست سال خلافت کرد و کلاه
 هلاکوفان بچیک آوردت و او را و اکثر اهل بغداد را

بقتل آورد و دوکان ذلک مدت و همین ستمایه وار
 پسر مانده است و در میان مغول آمدی که او را ابن الکبر
 که پسر و این زمان در مصر آمد **چهارم در ذکر اخبار**
للسفر بالله که در ایام عباسیان با استقلال در ممالک ایران
 کردند و ایشان نه طایفه اند صفاریه سامانیه غزنویه
 دیلمی سلجوقیه غزنویه خوارزمیه سلغوره ملایک
 سلغوریان اگر چه در تحت مملکت سادی ایشان بود
 اندیسب که فارس را داشته اند که دارالملک
 ایران است و نیز در تسبیح قواعد خیرات و مانند معافه
 برات از مملکتان برگشته و آنرا یک سعد بن ابوبکر
 رحمة الله علیه دو دمان است بر سر آمده است و کنگران
 بر تقدیم و بر رکوباری او اتفاق کرده اند و نیز غزویه
 رعایت و تربیت ایشان باغبانیت و لایم
 نحو اسم که این کتاب از ایشان حال مستقل مانده
 قالی این دولت را پاینده دارد **طایفه اول صفاریه**
 مدت ملک ایشان پنجاه سال و عده ایشان و عده ایشان

که در این کتاب
 آمده است

بقتل

که در این کتاب
 آمده است

سفر یعقوب بن الیث عمرو بن الیث طهر بن
عمرو **یعقوب بن الیث** او برادرش در خدمت ام
بن نصری بودند در آن زمان بیجان و در دم
پوسته نوزای غریب و کفار ریش و ازان قبل عوام نام
تابع وی بودند پس در دم لشکر جمع کرد و معقوب داد
تا اقبال عار بن یاسر که عامل شاه بود و در معقوب
و بروی غلبه کرد و اعمال او فرو گرفت و آنجا نگاه
داشت و مردم در دم را میفرستاد تا اهلستان وی
و بدان استعمال شوکی یافت و نامت بیجان بود
و فراسان بخلق کرد و معتمد علی بن خلیفه یازدهم بود
بن طاهر که حاکم عراق بود و بنو سادات مادی هجرت کرد
و اتفاقا او اسیر گشت و کما یعقوب بن الیث رفت
ابتدای امور ظهور او را در سپه حسن و حسین بود
آنکه فارس کرد و جوستان گرفت و چند سال
مقام ساخت و آنجا نگاه داشت و حسن و حسین و یاقان
نابست **بن الیث** چون برادرش را که گشت باز

این کتاب صحیح مال بن ولید
در سر کس کس کند نیست
در کس کس کند نیست

وی بایستاد و قامت ملک برادر در تصرف آورد
مستولی گشت که در بغداد تمام او خطبه کردند و بنی ازان
خطبه و خلیفه را عالم کردند و در مشغول مع الاف
منسج و یمنین و یاقان احماعیل سامانی او را در بلخ اسیر کرد
بجنت للعقد باقی فرستاد و در حبس نهاد و بر سرش گذاشت
یافت چنین گویند که در اسفان بلخ او را بینه شد
کشیدند و از آنجا او را به عقیق شراست **طاهر بن**
بن عمرو چون عمر را گشت ظاهر بکشت و بیجان رفت
و لشکر جمع کرد و پارس را معتمد سپاه نام کرد و وی
ظاهر از وی بکشت و بیجان رفت و آنجا نگاه داشت
و ایام دولت صفاریان سپری شد **طاهر بن دوم سامانی**
دست ملک ایشان صد و دو سال و عهد ایشان ده نفر
ملک ایشان از دیار ترک تا به و دهند فارس و عراق
و مقام ایشان بخارا اسمی ایشان ابو الحسن نصر بن
احمد ابو ابراهیم اسمعیل بن ابراهیم سامانی او را در بلخ اسیر کرد

نوح بن نصر عبد الملک بن نوح بن احمد منصور بن نوح
نوح بن منصور ابو الحارث منصور بن نوح عبد الملک بن
نوح الملک شمس بن نوح السامانی الامیر **ابو ابراهیم**
بن احمد السامانی اول سامانیان که پادشاهی کرد او بود
عادل صاحب رأی بود پوسته با خلفای اهل طاعت
کردی و متابعت امور دیوان عزیز داشتی و دوا
و لازم دانستی و مدت حکومت او هفت سال بود
الامیر ابو نصر احمد بن ابراهیم بعد از پدر یکم و ارشد
دار الخلافه شش سال و سه ماه بر اسم پادشاهی
و بعد از آن مرتب جمعی از بندگان کشته شدند **الامیر ابو**
نصر بن احمد بی سیال در عدل و راستی و نصر و اول
اعادی را بیت هماننداری و پادشاهی را فرست
پس تمام شهادت بعبادت عقیق و منقل کرد
الامیر نوح بن نصر دوازده سال و چهار ماه بر سر
دایم و دستش بر آمد **الامیر عبد الملک بن نوح** هفت

سال و شش ماه و پانزده روز بر سر مراد در میدان
تاخت و با فوا اهل ارباب و افتاده در گذشت
الامیر منصور بن نوح ملک او مدت پانزده سال و نه ماه
بود هفت **الامیر نوح بن منصور** امر او خراسان بود
عاصی شدند و او نامه کرد ناصر الدین سبک تنگین که
شخصه عواقب بود تا سر ایشان از وی کفایت کند و قضا
موش و خراسان بوی داد و کان الملک فی سراسر و ما
و ثلثه بود و مدت یک سال و هفت ماه پادشاهی
کرد **الامیر الحارث منصور بن نوح** حکم حکمی که مایه
پدر محمود سبک تنگین کرده بود او نیز حکومت خود نمود
تغویض کرد محمود حکم بپستقلال شد و امر او احوال
بعد از یک سال نه ماه که پادشاهی کرد بکنه در آن بر سر
او را ایست کرده و برادرش **موسی** **الامیر الملک**
نوح چون نوبت پادشاهی بوی رسید خواست که قضا
خراسان محمود سبک تنگین کند و از آن سبب میان

مجاور و مقابل ظاهر گشت و بعد الملك باو بنزدت بخارا
شد و ملك ترك ايلك خان بروى فروج كرد و سلطان
و ملك او در ماوراء النهر بنزدت و گرفت **الامير**
اسم بن فوج بن عبد الملك اسير گشت او بگرفت
بخراسان آمد و از انجا كه بخرجهان و روى رفت و باز
بگوارزم رفت و انجا آفريده بوى دفا بشام آمد
زرسيد بكنج و رحمت يافت و سلطان بوى اسير و انجا
بشي بخاين اين سحر الاوابى فرود آمد انجا كه او را
كرد **طالعه غزالي** عدوايان دوازده نفر ملك
صد و شصت و يك سال اگر چه ابتداى دولت غزالي
ايام ديالم بوده است اما چون ايشان از موالى
وان الموالى القوم منهم نحو پستم كه در ان زمانه
گشته شود فهدا السواد ثم محمود بن بسكيك مسعود بن
محمدر بن مسعود و بن مسعود بن ابراهيم اسلا شاه
بن مسعود بهر شاه بن مسعود خرو شاه بن ابراهيم

السلطان بن الدوله **ببسكيك** در مسيح و
و شاه نامه الدين بسكيك وفات يافت و قيادت
حيوش گم داشت و تفويض فوج بن ضرر و زار
گرفت چون عبد الملك ازوى منهدم شد قوتى و
شوكتى نام يافت و وللايت خواسان و حسان
و از دار الخلافه بشرف و عهد نامه مخطوطات و سلطان
لبت يافت و بعد از ان كه استقامتى كار نظم اولاد
اندر دله بلى بوى رسيد عراق و جوان كرد و از ايشان
استقامت و كجاست يافت پسارى اقطاع
بلا و ايشان بگشود و بنگه ما خواست كرد و احوال امر
بن سليمان بن حقوق را از ماوراء النهر بسكيك
ايشان داشت او را بقلعه كالجار از بن مسعود
و از انجا كه برود بسبب فوج ايشان بسبب ضعف او
او بود و در سنه عشرين و اربعه وفات يافت **السلطان**
محمود سلطان محمود و ميت كرده بود كه سلطان

و عراق مسعود را بنده و ملک نمود و غزنه و مکران را مسعود
برادرش الهام پس گرفت و او را در خطبه شریف کرد و اندک بعد
کرد پس مسعود و انبک غزنه کرد و پیش از وصول او پیش
بن سبکتگین مکران را بیکر کرد و بقیه بلاد و فرساده چون
رسد یوسف را نیز محووس کرد و اینده تمامت ممالک پدید
در حکم خود آورد و دمانق و دران تصرف نمود و در ایام
اول سلجوق ارچون بگشتند و بخراسان آمدند
مسعود را این مطالبه چند نوبت محاربت و مصلحت
و در احوال امر در سناشین و نیشین و ارباعه نهزم گشت
و روی نموده نهاد و مکر در ایام اشتغال او خلاصی و استغفار
یافته بود چون مسعود بغرنه رسید مکر او را بقلعه و ستار
و پسرش احمد بن مکر بقلعه رفت و او را ملک کرد و گمان
نکست پس نیش و نیشین و ارباعه **سلطان محمد بن مسعود**
توبه چهارده سال بعد از پدر در ممالک و ولایت نمود
شاهی کرد و قدحی مایه چون برادرش را قبل آورد

بود و درین مسعود انبک او کرد و غالب آمد و بقاص
پیر او را بانه است او را و قتل آورد **سلطان ابو**
مسعود بن مسعود بن مسعود چون از قضا صانع شد
هفت سال در ولایت عجم تصرف نمود چون بسند احمدی
ایرجین و ارباعه رسید روی در غلبه حاکم گشت **سلطان**
مسعود بن مسعود چون پدرش را حاکم کرد او طفل بود
چند روز پادشاهی باجم او موسوم بود پس کجا بگشت
ارکان دولت بغم او اتفاق کردند و پادشاهی بر سر نهادند
سلطان علی بن مسعود چون توبت پادشاهی بوی رسید
از رسیدن محمود که سالها در قلعه محووس و خلاص یافت
شکر جمیع کرد و علی از روی نهزم شد و تمامت ملک
مسلم گردانید **سلطان عبدالرشید** توبه بیست سال
رایت پادشاهی بر افرات و در سناشین و ارباعه
و غلات یافت **سلطان ابو القاسم** از ارجین بن مسعود ایام
دولت او اربعه حسین بن ایه تاسنه نیشین و نیشین نهاد

شش دین آتش که از موالی او بود قائم مقام گشت
سلطنت هند او را مسلم شد تا این باب را ولاد او
و از غزینان پیش ازین سلطانید ما فیم عمار الدین
الدین و شهاب الدین **طایفه چهارم دیلانی** عدد
چهل پانزده نفر است ملک ایشان عهد و پیمان
اسامی ایشان برین وجه است **الامیر عمار الدوله ابو الحسن**
علی بن یوسف الدیلمی امرکن الدوله ابو علی الحسن بن یوسف
الامیر مغر الدوله ابو الحسن احمد الامیر عقیقه الدوله فیروز
بن الحسن موبد الدوله ابو منصور بن رکن الدوله الامیر
فر الدوله ابو الحسن علی بن رکن الدوله امرشرف الدوله
ابو الفوارس سمرزید بن عقیقه الدوله محصل الدوله
کافجار المربان بهار الدوله خسرو بن خسرو بن عقیقه الدوله
السلطان الدوله ابو شجاع بن بهار الدوله عمار الدوله
عالموک بن کافجار المربان ملک الرحیم الدوله
فیروز بن غلاموک الملک ابو منصور کولاد سون ابو علی

الملوک الامیر عمار الدوله ابو الحسن بن یوسف
و ابو محمدت ناصر الحق مشول بودی چون
ست عمار الدوله بر کجیت و بخراسان شد و
لی او شکست ترناک شد خواست تا او را
دله از آن اکاهه شد از وی بر کجیت و بخراسان
مدوالی انجا یکاهه مظفر بن یاقوت آورد
الدوله چون معشی و ملاذی یافت بخود
یتاد و مظفر بیکشت و اصفهان او را سلم
ریا قوت رسید و او را شیراز لشکر
بهار الدوله آورد و بادیه مبارکه کرد و منعم
الدوله از بی او بیارسلید و انجا یکاهه
بخت و جوار یکشود و بیارمال معمار عمار الدوله
او را آمد و در خطبه بغداد در دعای خلقه او را
و مغر الدوله انجا یکا گشت و رکن الدوله
برسی و اصفهان فرستاد و خود در شیراز اقامت

کرد و انجا نگاه و فانی یافت و صابی در کتاب تاجی آورده
است که ایشان از فرزند بهرام گورند و در بدو اسلام
پدران ایشان بگرختند و بچکان رفتند و مدت
او شانزده سال بود و السلام **امیر رکن الدوله ابو الحسن**
بن بویه چون عماد الدوله وفات یافت او را بپسر از
اند و مدتی انجا نگاه بود پس مملکت بر سران کرد
و فارس بخصم الدوله داد و اصفهان قم و بهر و رنجان
و دین بویه الدوله و مدانی و دیور و مضافات آن
الدوله و پسر کو حکمران شد امیر ابو العباس و بخصم الدوله
پسر و بری شد و انجا نگاه و فانی یافت و مدت
او بیست و هشت سال بود **امیر رکن الدوله ابو الحسن**
طرف برادر و جانب بغداد حاکم بود و از انجا نگاه
مصر و شام کرد و در ایام رکن الدوله بنا شد **امیر**
ابو شجاع فیروز و زوز حدقه و زوز حدقه الی بویه بوده است
و چه کس از ملوک جهان در علم و هنر مایه وی ندانست

باهر و صابی دی بسیار معروف است و از آثار وی
اشعار بغداد است و دار الشعار شیراز و مشهد
حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه در
کوفه چون از عمارت مشهد مطهر امیر المومنین خارج
از انجا مراجعت کرد و بوقت دیگر که زیارت از نظر او
در مشهد مقدس افتاد این بیت در بهر طبع مبارک
خود فرموده است **هو الله** علیه السلام انما
انسان که و قد اختلفت کما انما **الله** انما کما غرق فی الذل
میزانک لایستاق **الله** و انت خلیف للکرامت طری
بیا یک مجموع و عاشاک این **الله** و بیتی که بر روی کبریا
که در جهان نظیر او نیست و از قبل شیراز شهری غایت
خوش نیا که دو امر در آن شهر مزعم است و از اسبق
فرمانده و چون عراق دولتی و بن عراق دولتی شد
عقد و که بجانب بغداد رفت و پسران او را حاکم
الاعمال الدوله او را حق و ابر ظاهر شام و مصر بود

والضوب را شد و بعد از آن بعد از با ولدش افغان
و وفات او بعد از او بود و فرزندش که نامش **دور** است
او قاضی او بکر مقلان و شیخ الشیوخ ابو عبد الله خفیه و
ابو بکر الصفاوی و استاد الفلام ابو علی السنوی و
سی و چهار سال بود و در ایام پدر با صفهان می بود و چون
پدرش در گذشت بوی رفق و بجای پدرش و بیعت
سال و شش ماه بریت و میان او و فخرالدوله و شمس الدین
قاجوس که والی بلخستان و قمتان بود محاربات بود و در
ظهر او بود و **فخرالدوله** و **ابو حسن** علی بن رکن الدین
مقتضای وصیت پدر بعد از آن می بود و پس از آنکه فخرالدوله
تصدت عهد الدوله او را از عاج کرد و در بنیاد کور و
موند الدوله نامه صاحب اسمعیل بن جواد نامه بوی
و بارگشت و مقرفات خود و از آن نوید در گذشت و
خود آورده و سی و سه سال و نازده ماه دیگر در کار
و از وی سه پسر پادشاه محمد الدوله و ابو طالب و

ابو طاهر محمد و عزالدوله ابو شجاع و محمد الدوله با جهای و
اینها و سلطان محمود بن بکتیکین برقی پسر گشت
ممالک او را شغال کرد **شرف الدوله** ابو الفوارس پسر زید
بن عهد الدوله و چون پدرش در گذشت بکران بود و چون
اکام شد بیشتر از ناخت و از اینجا بخدا رفت و وفات
ملک پدر در گذشت و تصرف در او و او بر حال در زمان
الطابع شد و در گذشت شش سال و پانزده سال **شرف الدوله**
این کجایان را از زمان او را ولی عهدی داده بود و بعد از آن
گذشت شش ماه و بعد از او بود و بعد از آن چون شرف الدوله
بخدا و رفت امامت بوی با شرف و با شرف الدوله
بیشتر از آمد و چون شرف الدوله وفات یافت با او پسر
کرد و نوزده ماه پادشاهی کردند و بعد از آن ابو العباس
نفر سران الدوله که بوی فرج کردند و او نیز بریت کرد
و در زمان از حاجی نهاد گذشت **شرف الدوله**
بن نیز و شاه بن عهد الدوله ولی عهد شرف الدوله بود و

ارسلان بن محمد بن جعفر مردی بنایت مہر و تاق بود
و بحر جہان تا ختن کرده و با فضلیہ بپاس اہل و عیال
بستہ و بادارہ ہزار ہا بار یا توسلک رسید و اہل
سوار داشت و غالب شد روی و ہر یک کرد و اہل
ایرکت بدینت غلام روی کہ بنایت جعفر و جہانک
توئی عوض لشکر نام اوئی نوشت و سعد الدولہ ختم
گفت باشد کہ او ملک بزم بگرد و بگرد بزم
بہرمانش داد و در اہل ہمد روی باور الہر نہاد
قلعہ کرم داد و بستہ و کو تالی بنا و دند و باوی
سلطان از وی اسفہار میکرد راست غی کہ
و مو و نیاستش کند پس دی کار دی بر کشید
سلطان کرد غلامان فقہ کردند تا او رکبت سلطان
بسیب کہ برتر انداختن خود اہل داشت ایشان
من کرد و تر خطا کرد و ان مرد در سید و سلطان اہل
ہلاکت دینت ملکش نیز د سال بود **السلطان**

دانش
کشادہ بن ابی اسلان بنی موافق و روی کاری مساعد
و شتر مالک علم درخت لقرق او تو غایتی کہ کند
نظام الملک حسن و او بود و در حین سلطان
سرخند و اسکردن خان جات ملا جان چن سلطان
کرد و دینت بہر حال بکسائی و ہمداری بسر برد
خدا بدایہ کہ در عہد دی بود و نام **ابو المعالی**
عبد الملک جوینی بود **السلطان** **رکن الدین** **ابو الفوارس**
بر کی رقی بن کشادہ ولی عہد بود و میان او و
محمد و محمود جہاربات رفتہ بود و محمود در زمان دی مالید
و محمد پس از وی پادشاهی کرد و درین ہاں کہ ایشان
مشغول بودند ملاحدہ نیز گرفتہ و حسن و
برکاشت و عبد الملک بن عطاش را مامورین و
و خلق بسیار رکراہ کرد و بخت ادبی پادشاہ با صفیان
رفت و حایان و قلعہ لوت و گرفت و ملک
رق در کشت و جلیغہ مستطردہ بن ملکشاہ دوازده سال

بوده است **السلطان** **غیاث الدین** ابو جلال محمد بن ملک شاه چون
رکسارق در گذشت خلیفه مستطهر بنده و مجد جامع مرا تاد
ساخته است برانستد ایام او خواب شده بود عیاش
الدین غوری در زمان دولت خود پنجاه روز در سجده نمود
اکابر و اشراف هری متوطن شدند سی جیل کای آورد
هر جا خواب شده بود محکم و بهتر از وضع اول کرد سلطان
بجز که در و کشته مدفونیت برادر خود او بوده است
مغور شد و اینک بعد از کرد و لغیرم مقامه اما روضه
که از مولی پدرش بود بد ا طریق طاعت و عت افراف
و میان ایشان مصافحه ای سخت رفت و از بالائی
ایاز دغانی بشکل اردنای بدگشت و حد و در جنگ
شد و چون از آنجا بکاه مراجعت کرد و بکاه نشست
تا بعد الملک بن عطاش را فرمود آوردند و بخاری در
بگردانید انکاه او را هلاک کرد و مدت ملک او زیاده
سال بود **السلطان** **غیاث الدین** ابو جلال محمد بن ملک شاه

در مدت سال در ایام برادران او شاه خراسان بود
و بعد از وفات محمد چهل سال سلطنت کرد و در خراسان
اقامت ساخت و منیر الدین ابوالقاسم محمد و محمد بن
فروغ کرد و منیر نم گشت و بعد از آن باز محمد شش اردو
عذر خواست که باز گردد و سلطان ثابت خویش را
بوی داد و در ایام او ششم خوان از چون بگذشت
خشم سلطان از ایشان در رحمت بود و بد سلطان چند نو
فرمود تا باز کردند و ایشان ششم خواجی زمانه شدند
و سلطان امان میداد و باقی الامر سلطان از اران
تاریخی بدیشان آورد و در آن زمان اطفال در پیش
گرفتند و تضرع کنان در پیش آمدند و تضرع کردند که از
منی نوره بدیند سلطان خواست که باز گردد و بد ملک
نمیداشت خوان چون فرمود گشت که بکشید و بد سلطان
اسیر کردند و در وی بجز اسبان و کرمان نهادند و بفرمود
کردند و خلقی مشاغل آردند مثل ایام محمد بن محمد

امام عالی که افضل عالم بود بکجه نکشت و چون در
رسید جمعی از عمالیک سلطان که ماغان در ساحه
موکلان سلطان را بفرستد و دروزی پس بکار
چون می ناختد چون بکتر رسید در کشتی نشسته
بکشد شد و تعلیم تر شد تا فقه و انجلیکاه در کت
و عنوان بکد و فارس و کرمان آمدند و او ای ایان
بحالی بسا کاره بکار رفتند و ملک بسا کاره
کین کرده بود ایشان را خالی نایست و بکار بکار کرد
مبانی ابو العاسم محمود بن محمد چهار سال از
پادشاه سلطان بن محمود بعد از آن در گذشت
مبانی ابو طاب طغرل بن محمد قائم مقام پدر بود
عماد السلطان **مبانی** ابو العاسم محمود بن محمد بعد از
بعد سال سلطنت عراق کرد و در ایام او و طاب
و عزیز سلطان فوج کرد و میان او و میان برادر
مبارکات رفت و موالی او ابان ایشان در هر جای بود

زنده مثل امانک امید کرد و در انجان و امانک معلولان
عراق و سلفان بر ملک که برادر زاده وی بود
کردند و فارس **سلطان** **مبانی** ابو العاسم محمود
بن محمد بن محمود سلطان محمود بن ملکاه و برادر
و برادرش با امانک بوزایه و تاج الدین وزیر فارس
چون سلطان بغداد بوزایه ایشان را با صفیان آورد
بر تخت نشاند و پنج نوبت برود سلطان ملک ایشان
کرد و بوزایه جوق وی شد با کشتی و کشته شد
زادگان از فارس آمدند و سلفان فوج کرد
و از ایشان بکشد چون غش نماند از بر جای وی
بایران نمی کرد بعد از چهار ماه شوق شدند و نصرت
روند و موکل بکاشت و او را بکار کردند **سلطان**
مبانی ابو طاب طغرل بن محمود چون سلطان محمد در گذشت
او را چند روز شوق کرد و در وی اتفاق کرد و کس
فرستادند و او را از موصل بیاوردند و بر تخت

استات ایلی که اگر سلطان تربیت او بود ولی عهدی
و بعد روزه بعثت مشغول گشت و از مردمان نفوذ
گشته بود بعد از شش ماه او را بگرفتند و قلع و عمارت
فرستادند و اسلحه را از او بجا مانده و بخت گشتند
پانزده سال و هفت ماه پادشاهی کرد و در همان
یافت **السلطان محمد الدین** ابو الحارث سلیمان بن
بن محمود چون پادشاهی را محسوس کردند او از فراسان
و پادشاهی نشست و مکنه او را از شهر همدان کوشک
فرستاد و از آنجا که بکویت و بختان رفت و آنجا
می بود تا هفتاد و یک سال و سلیمان شاه بخت نشست
روی فوج کرد و با صغیران آمد و آنجا بکوه فرو رفت
پادشاهی هفتاد و یک سال بود **السلطان محمد الدین** سلطان
طغرل بن محمد کوک بود که پدرش محمد گشت و بخت
روی رسید و آنجا که محمد بن محمد گشت بود و چنگی امورد
نصرف وی بود چون فغان یافت و استیلا

سند گشت و او را هم را بدید و پادشاهی را بگشت
بن ایلی که پادشاهی آمد و در سر سلطنت نشست و بعد
چند روزی از بنیاد دست چند فدی گشته شد و سلطان
طغرل از خیمه آنجا که خیمه در پنج بود و از برای دفع ایشان
مکانات سلطان خوار شاه می نوشت و بخت
می خواست و در میان لشکر انبوه بود در وی مسرود
و سلطان با چند که معه و در وی مایشان نهاد و خود را
در میان ایشان انداخت و خود از سر گرفت و نام
و بن خود میخواند و جنگ می کرد تا پارس وی را
گرفت و او را براری زار گشت و ملک سلطانی
و پارس پرسی شد اما سلطنت روم بر این منقرض
این زمان در تصرف تبرکان سلطان علاء الدین
ارسلان بن سلیمان بن شمس الدین **طاهر** ششم ملوک
تاتار که ایشان ملاحده گویند مدت یک انسان
شد و کسان آمدی ایشان از او اهل جغتو

و خطبه کرد و نامه بیرون آورد که امام مخفی این نامه
 نوشته است و تکلیف از خلق برداشته است و در محراب
 منیع و ستایه درگذشت **محمد بن حسن** طریقه بدر داشت
 و بر الحاد متابعت سوامی و زید **جلال الدین بن محمد**
 نو مسلمانی او را نو مسلمانی اران لقب کردند که الحاد
 را بکار داشت و از جاده شرع و شریعت تجاوز کرد و عقاید
 خود را بر الحاد باز نمود و در محراب کمرخ با سلطان
 الدین ریخت بود و در رمضان سنه ثمان و عیرون و
 وفات یافت و الله علم **عبد الدین محمد بن حسن** در گذشت
 منروی و بند و در مسجد جامع حاضر شد و گاه که میخواست
 و شخص نمی که علی الله و ام ملاست آدمی خود در
 آفرینش ملاست و حبس و ستایه او را بقتل آوردند و در
 او و باهون لغتستان آمد و او را در حصار کرد و در
خواجه رشاد بعد از یکسال قیام مقام بدر بود و حصار
 آمد و ممالک را مات بهلا کو خان تسلیم کرد پس پادشاه

او را بخدمت منکوتان فرستاد چون از حصار گذشت
 وفات یافت و السلام **طایفه معتمد سلطانی** عدد
 یازده نفر مدت ملک ایشان تا تاج مالک این کتاب
 صد و سی و یکسال و اسمی ایشان برین جهت نامک
 الدین سنقر بن مودود و سلغری نامک مظفر الدین بن
 مودود و نامک مظفر الدین بن محمد بن نامک مظفر
 طول بن نامک قطب الدین او شجاع سعد بن
 نامک مظفر الدین قتل خان ابو بکر بن عبد بن سعد
 مظفر الدین محمد بن سعد بن ابی بکر بن سعد بن سعد
 یا بر پس از او ایام دایم تا اول دور کار سلغریان و
 پشاور سال در تصرف آل طوق بود و در حسن
 و در بانه سلطان آب ارسلان بر سر آمد و ممالک
 بست و فضویه را بکاشت و نانه بست و زمین
 حسابه که سلغریان فروغ کردند و این پادشاهی
 ستر گشت و در چند سال اجبت ایشان منتهی

کردند و فضیله بسیار که از ارباب آید
از وی بجهان بستاند رکن الدین خاکن تاجک ملایک
خاوی که استیصال شایگان و قیام ایشان وی کرد
تاجک قاج که مدرسه در شیراز ساخته است و در
کشته شد وی شیراز آمد و در جوار آرام گه
ساخته است و مرقد او اینجا گاه است و آنرا که مدرسه
لالا بنا کرده است و در باط لاکه بر سر راه عاقبت
او ساخته است و تاجک وزیر برادر وی بود که بعد از
شاه بر سر پادشاه زادگان شیراز آمد و آنچه از اعضاء
او در یافته است اینجا دفن کرده و تدفین و تکیه این
مدرسه ابتدا بعضی حقی داد و بعد از آن بر چند نفر
و باز شد و بعد این ضعیف ناصر الدین شیرازی داد
خود برادرش از ضایع آمد و حکما و خطباء را
اندو از خاندان ایشان قدیم تر و بزرگتر است چون
کشته شد ملکشاه بن سلطان محمود عباس مرعوف کرد

یک سال وی در فارس حکم کرد پس سعادت جمعی از بزرگان
چون میر یوسف بن مودود و السلفی و غیر ایشان
منظر الدین شهنشاه مودود و السلفی بروی قزوین
و ملکشاه نهم گشت و فارس تاجک بنو ماند و نهم
سال پادشاهی کرد و در شیراز باطنی مسجدی ساخته
رفیع ساخته است و تدفین بخدمت فرید الدین بن علی
داد و این قصه در اول کتاب توضیح ایراد کرد است و در
تاج الدین شیرازی داد که وزارت سلطان محمود بن
کرده بود و در وقت قزوین او را جهت ملک حکم
و در شیراز مدرسه و در باطنی ساخته است که از مدرسه
خوانده **تاجک** **منظر الدین** بن مودود و چون برادر
گذاشت او غایب بود و نوهر خواهرش سابق که باطن
سابقی در اینجا ساخته و آل سلان که از قازان
بود و ملک طبع که نزد چون تاجک نکی با گشت حکم
قائم گشت و در یکی طریقت از آنجا که گدازد

آنکه نظر العین **فنا** ابو بکر عبدالله بن محمد باقر
 بود جهان آرای سرچ برور دین دار موی تابد روا
 و موفقی توفیق ربانی اخبار عدل و در اقتضای مشار
 متوازنه و آثار عدل و در اطراف مغارب منظر
 کشته و حلات قدر او مکنز اقرار مایس که از دست
 سال باز خاک کشته و در ب محاربات بشاکار مال
 و سلجوق و قدم کج و سلطان غیاث الدین در ایام آنکه
 سعد چون در می بین دولت و حسن است او را که
 و از اقامت زمین کبار و افاضل مامن او ایم و پیش
 داشت و بیای از خوار و مواعیل چون کج و
 و اندر و ای مکتود و بعضی ملائمه با نقاش خط
 و از آثار او است که از بطور مقابر و مدار پس
 شیراز که خاک کشته بود مقرر گردانید و دار الشفا
 ساخت و بسیاری رباطهای خیر و لطافت بنا کرد
 رباط مظفری سرمد و بل که بر سر منقبات و در

حایر که بر سر راه مواعیل است و او این است که قطب
 فاک و مدار سلطنت او بود و مقرب الدین ابو العباس
 مسعود و فخر الدین ابو بکر مادر و حامد ایشان مسعود
 و مشاهد و موقوفات که در پارس کرده اند احوال
 شایع تمام است و این مقرب برد مقصد و خور و در هر
 دین قصد و انزای هیچ افزوده بود بلکه چون بر
 دست یابی گناه انشاء العفو و رحمت مقابل کردی
 لا حرم در مضایق که خلاص از آن سخیلی بود بفضل
 یزدانی ربانی می یافت و هر کس که در قع او کوشیدی
 ترس و شبح ترس دجی مد و مقهور گشتی و در کانی
 حمادی الاول نه حس و استن و نیاید و ارقی رسد و در
 رباط خویش که کج و کج خلقیت نیز از ساخته و در
 و در برابران رباط مدرسه ساخته و در حوارش الشفا
 و بر در مسجد جامع جدید دار الحکایت و بر سر راه
 رباطی که بر نان موقوف و مرکز مذکوری از ارباب

الیوم هم
 نه آید

کرده و غیرهای دیگر دارد و قضای ممالک فارس را تمام
 ابو بکر نقیضی القضاة معبد جلال الدین ابو بکر مصری
 اول نقیضی القضاة اعظم امام الدین ابو القاسم عربی
 رحمان آقا مفوض بود و حسن ضیع و مساعی ایشان
 در اخذ و تشریع و اعلا ر دین جهان را معلوم است
 مدت ملک ابابک سی سال بود **ابابک منقر الدین بن علی**
 چون پدرش وفات یافت او در شهر طبرستان در بخارا بود
 بعد از دو روز که خطبه در مسجد بنام او فرمود
 گذشت **ابابک منقر الدین بن علی** بن علی بن محمد بن
 زکی چون پدرش درگذشت او کودک بود و مادرش
 بر سپیل نایب پادشاهی میکرد و بعد از دو سال
 بزرگ عرش نشسته و فرزند **ابابک منقر الدین**
 بن معبد بن ابی بکر چون ابابک محمد درگذشت لشکر بر او
 جمع شدند و مدت هشت ماه پادشاهی کرد و بعد از آن
 مادر ابابک در خانه با جمعی از اهل انصاف کرد و روز جمعه

در رمضان در خانه وی رفت و او را تسکین کردند و السلام
ابابک منقر الدین بن علی بن علی بن محمد بن علی
 و مادرش از زرد آل سلجوق بود و از شهر شاه بزرگ بود
 چون ابابک محمد درگذشت وی در قلعه محبوس بود و در آن
 نزدیکی که محمد شاه را بازداشتن میسر نشد و مدت هشت ماه
 شاهی کرد و بعد از آن لشکر مغول از اطراف جنگ آمد
 و او را لشکر اعتماد داشت که کشت و ایام معبد و معقرب الدین
 بعد از کشتن او و پاره لشکر مغول رفت و شهر را حاصرت
 کرد و نگذاشت که ایشان را آبی رسد و از اشغال آن
 اهل فارس او را دوست دارند و عظیم کنندگی نیست
 لشکر از ابابک بن علی بن محمد بن علی بن محمد بن علی
 از جنگ گاه که کشت و با وی چند سوار معبد و با او
 و جنگ کردند و ملک یک دلی از کرمان را جمعی دیگر
 و بعد از آن مجد رفت و روز دیگر جنگ کردند و حاکم
 کشته شد و با فواید اسیر گشت و بعضی کشته شدند

دختری باند و زن ملک شایکانه و علاء الدین
رنگان را که ملک یزد بود در آن جنگ زخم زدند و کجا
حق پوشت **ایک خطه الدین** بن سعد بن ابی
بن سعد رسته باین و ستان پادشاهی یافت و راست
شاهنشاهی را داشت و در سر سجستان باین در آن
از دار قبا بهار ملت کرد و در شهر تبریز
طایفه ششم خوارزمشاهیان و این را خوارزمشاه گویند
و عدد ایشان هشت نفر خوارزمشاه بن ابوشیخ
فتسن بن محمد سلطان ارسلان بن اتش سلطان
ارسلان علاء الدین کش بن سلطان محمد بن کش
سلطان جمال الدین بن محمد سلطان علاء الدین محمد بن
خوارزمشاه بن محمد بن ابوشیخ بن ابوشیخ بن ابوشیخ
بود و چون سلطان بر کید پادشاهی اسان بر
بن التون تاق لغوی بن کرد او محمد بن ابوشیخ
فرستاد و خوارزمشاه او را نام کرد این حال است

وار بعامه بود و او عدل و راستی پیش گرفت و علاء
الطهم و ترجیح کرد و در باره مکن احسان و شفقت
فرمود و لا جرم پادشاهی انصوب بر او باند و را ولاد
شد از شاه اتش سالها پادشاهی کرد
چقدر از خواجه عدل و اتباع پدر خوف نمود و در
احدی و خنین و خمسیه فانی **سلطان**
او که حکمران بود از علاء الدین روی فرج کرد و سلطان
شاه بر تخت و تفرقت و سلطان علاء الدین
مدد کرد چون از وی بپوشید بخت و امان
شکرت و بخوارزمشاه رجعت کرد و از دیگر شهر زد
و علاء الدین چون بر ایشان یک از دیگر بود که
توقی شود پس کاشی یافت و بر کعبه و نیز دیگر
و از آنجا که باز رجعت کرد علاء الدین
و پادشاهی سلطان را مسلم بن اسلم و حسان
سجستان و خمسیه **سلطان** علاء الدین کش بن

بعد از وفات پدر ملک بروی تار گرفت و دولت
 سلطوین در آن دیار با تمام رسید و کار او اربع
 و تمام فرسان او در حرکت **سلطان محمد بن** **دولت**
 این دو دمان ایام وی بزرگ و اعلی رسید و گوید
 او لغایت اربع پست و ولایت باور الهی را
 سحر شد و بجای از باجان و عراق و حوالی بغداد
 که من و جمیع ازیده با وی طریق معاشرت سپرد و چون
 و مطاوعت ما و موافقت با وی چون مراجعت کرد اقامت
 دولتش آنکس غریب که و لشکر مغول از جانب شرق
 روی فوج کردند و میان ایشان چند نوبت معاشرت
 و محاربات افتاد و با فو الام سلطان **محمد بن** **دولت**
 با جان رفت و با آنکه وفای یافت **سلطان محمد بن**
 محمد چون لشکر خوارشاه منظم و مشرف شدند و او
 هند رفت و لشکر مغول تیرگی حال معلوم شد
 و از پساری لشکر طرفین کار بر میان شوریده شده

محمد بن
 دولت

مراجعت کردند پس سلطان جلال الدین چون وفات
 یافت که مغول مراجعت کردند و مارکشت و لغات را
 آنجا که سعد را بدید و از آنجا یکاه بغداد رفت و قفا
 بهار الدین کار زونی و عمارت الدوله و الدین و بران
 پیش رسالت رفته بودند و مصالح اهل کرده پس
 با جلال طهماسب و مدنت چهار ماه آنجا یکاه را در حصار
 و بعد از آن بمشود و قتل با او ادا کرد و از آنجا یکاه
 از باجان کرد و آنجا یکاه از یک و محمد بن ایلدک را و
 در شهر تیر اقامت کرد و مدتی آنجا یکاه بود پس
 کرج شد و شهر **محمد بن** **دولت** چند شهر دیگر از آن جدا شد
 و با فو الام سلطان رفت و از مغول مسیح خری
 و بعضی مشغول گشت تا که لشکر مغول بوی رسید
 اینماع و اخوان او حمله متفرق شدند و بگریخت و گاه
 حال او معلوم نشد بی گویند که ما جدمین در راه وصل
 میرفت و اگر او را نشانداختند و در با من غایت

طعن کردند و ایشانرا بقتل آوردند و زن او ملکه خواندند
بجانب روم افتاد و آنجا یک ابوکر کفیس ساد و او را باز
بشیر از آور و **سلطان بن ابی بکر** بعد از واقعه شیراز
آمد و عارت کرد و از آنجا نگاه بکرمان رفت چنین گویند
که اول سلاطین که مانت و از پیروز ملوک و در شهرت
براق او را هلاک کرد و سلطنت خوارزمیان را سر آمد و السلام
طایفه نهم مقدم و مقتدری این چنین حکمرانان
است و خروج او بر خوار شاه در سیب و عرسمه
بود و او را دشمنان کثرت کرد و خطا و تمامت ایران
بکشوند و مالک ملوک سخن کردند و آیندند و اولاد او که
در ایران زمین حکم کردند و مالک کشوندند و **هشتم**
مردی که صاحب رای بود تمامت مالک عراقین
بعد از سخن کرد و پیغمبر بدست او هلاک گشت چون
شکوفا آن بخت نشست مالک عربین و چون که
ایران زمین خوانند با وی تفویض کردند و لشکر بسیار

بجمله محافظت و لایت آمد و شخلص که ملاد بوی داد
در سده شش و پنجاه و سی و سه هجری از حوض مکه گشت
و یک رستمان در خراسان بنیشت بهارگاه روی
نهاد و قریب یکسال سلطان خوارزم شاه که مقدم
بود و ملک آن دیار و ادرا مواعید و مطوعات داد
و تحت صحبتی برادران و مریدان وادی چون آقا
او در از گشت از روی خطا از خدمت ملاکوفان
آمد و قتلها سپرد پس اینک عراق کرد و از فارس
و کرمان و کربستان و لرستان و تمامت حوالی بوی
آمدند و لشکر با حکمت معاونت چون یک اوفتاد
و قواج دادند و در معاهده حسن و حسین بنمایند
هجری روی بغداد نهاد و شخلص که آیند شرح معنی
از آن در افود که خلفا گفت آمد و هر صد را در غره
بنام دو و طلل عارت قدیم در پای کوه مانده بود در
میان آن ای که بقعر آن نموانست رسید و آن را

خارتمای عالی فرمود و مفضل تابان انجا افتاد
و در پستان بحال اراک امیدی و بس ارتفاع
در ایام تزد و شکرت فریاد کند و ابادان است این
شعل کجایه نصیر الرز طوسی تفویض فرمود پس او به
حکما و اطراف با جمیع چند سال در آن رصد می نمود
و مبالغی مال صرف کردند و بوسیله رصد انجا بود
کشت و هدا و کشت حکم خود آورد و در مضاف
حاضر بودی رودی طریقی و در سه ثلث و پستان
میان او و پوله او خان که فحاش داشت مجاری
و در آن دیار از هر دو جانب لشکر سوار تفریل آمد
با کشت و مادر با چنان آمد و سالها میان ایشان
مردم مخالفت بود و بران در میان آن دو پادشاه
بود و در پشته و پستان مجری را کشت **اما**
بعد از مدتی اتفاق پادشاه زادگان و خواست
نشد و پادشاه کریم موافق بود و حسن عیسی نام

بانه اهل اسلام داشت و پشته نواب را با مادر
رعایت رعیت نصحت فرمودی سادات و علماء
را مورد شستی و او را در مساجد رسوم و معانی
تقاعد قدم سکم کردند و در زمان دولت او
فرمود و بران مالک لطاف را هر یکی با میری و ملک
کار دان سپرد و ایشان چون میدانند که بسال انجا
در فاهیت رعیت است در آبادی و حقیقت معلوم
کوشید می و چند سال با این پادشاهی که در پشته
و ستن و ستانه براق از زندگانی چنانی از چون
بلکشت و خواست از او گرفت با لشکر پادشاه
خود مالک اندک که کشت و بار سرفه آمد و در
سرا و ثنائین و ستانه در میدان و فایق
ملک این پادشاهی را بر کبر و غوغا بود که تا
و حاکم مطلق بود و شخص قریب و تعداد بود
و سیرت پسندیده و شغفتی و معدتی هر چه نام داشت

داشت و بزمان مکن شکر و مع او جاری است
 صاحب اعظم سمس الدین محمد بن صاحب المصطفی
 بهار الدین محمد بن محمد الجونی که صاحب دیوان ملک بود
 اباضی مدخا دید خواسان بوده اند و در ایام سلاطین
 ماضی صل و عقد امور در تصرف ایشان بوده و امروز
 و کما و ایشان سلاطین را نیز اجتناب است و کما میکار
 و قوا عدلیت در رعایت اسلام و گاه ایشان مقصدین
احمد خان بن مولانا کمال برادر آقا خان بوده و
 پادشاه زادگان امر مادی و شاهی و متفق شدند
 بر تخت نشست و او پادشاه تنگ اخلاق بود و میل
 باسلام و اسلامیات چنانکه گویند که سلطان بود
 سیان او و ارغون خان پسر آقا خان که برادرزاده
 بود مخالفت قادیان و در خواسان بود و پادشاهی
 مداحی نمود و بعد از دو سال شکر کرد و خواسان
 و بار دیگر ایشان بهم زدند و ارغون خان قادیان

کرد و بعد از آن بنزد او آمده از گذشته عذرخواست
 و او را نیز شفقت غوثی در کار آمد و هیچ آب بود
 ز سایه معادن هر دو را بر مخالفت اغوامی نمودند
 بدست جمعی از لشکریان سپرد و خود محبت کرد و ما و را
 عفت پیادند پس قومی از خواسان با او و دیگران
 اتفاق کردند و نزدیکان او را که در میان لشکر بودند
 آوردند و ارغون خان را خلاصی اند و با اتفاق
 در عفت احمد خان رفت و آگاهی یافت از عدد و
 مادر خود رفت کتاب آذربایجان پس شکر کرد و با او دید
 باز داشت و ارغون خان برسد و او را بقبل آورد و
 شاهی او پسری یافت **ابوعلی بن آقا خان** ز کین
 فرزندان بود پدر و ریاست خود او را لشکر کشان
 کرد ایند و لشکری نام داده و آن و پدر او تمام کرد
 دست او را بر ملک خود مطلق داشته بود و از امر
 بزرگتر یکی فرزندی را برادر بی فرستاده بود و ملاقات

می نمودند و چنین گویند که الی عهد خود گردانیده بود
از آن احمد و راغبان بود شجاعت و مردانگی نظیر
تمامت مملکت خود را میو عاقلک سپرد که در خلاصی بی
بود و حکم او بر تمام لشکر باین و ممالک نافذ داشته و دیگران
مطاعت و متابعت او فرموده اموال بسیار بوی
چند سال مملکت ملک سرابا و باز که داشت و بعد از آن
باز عون خان نمودند که بسبب هانت دانی بعضی از زردگان
مخالفت اندیشیده اند و عذر خواهند کرد هانت تقصیر آن
شعور شد و امارت آن نیافت بپای حرم نوفا
بگرفت معروف شد و عذاب او را بقتل آورد بدین
سار که بمعا و شش ششم بودند تلف گشته و بدی نگاه
معلوم افتاد و او را اعتقاد بر دیگران نماند و در میان خود
از یکدیگر دشمنان می بینید و در سپه تعیین و ستاره داشت
امیر سلطان قاتان در زمان برادر دردم
بعد از وفات ارغون خان میان امرا بزرگ اختلاف

و بعضی از خواش و امارد و کی کباب الا بقی نهاد
از تخمین انجا آمد و او را بخت نماند و امیر سکورا
که نویسان بزرگ بود بجان اران فرستاد و دست
بیت مالک شمول شد و خود را برای دفع جمع از ناغی
حدود در دم رفت و بیکستان انجا بود و آن جمع را
تغیبت کرد و بیکشت و در عراق و اورا بجان می بود
در شهر سنبله و تسوین نامه او را آگاهی دادند که بعضی
امرا خیانت و عذر خواهند کرد و ایشان را بجانب اران
مکلفت و بنده کرد و بپشت تر فرستاد و تقوی محسوس کردند
بعد از آن امرا دیگر بوقا و طعنا خار خود و بعد از آن
و تجارت باید و خان طوومان از آن بخارا کرد و بدو
حقب ایشان را بکری روانه شد اما از شهر بزرگ
و بباران رفته و میان بوقا و طعنا خار اختلاف افتاد
عمید مبارکت و لشکر با کرده و ترمیم معاون در
بپشت از تخمین دور می سید و احوال مخالفت لشکر بای

باو بگفت و او احمد را
عذر زیند بگفت

با او گفت و او از عذر زیند و لشکر بنا کرد و در
بازان نهاد و امر انجا او را بگفت و هلاک کرد و در
روی باند و خان نهاد و در ششم ماه جمادی الاول
از طرقت لشکر بر بیست و ستایه بجوی باند و خان
نهادند چون خان ازین حال آگاه شد حاجت خبر کرد
و انجا ایکی بعضی را امر از انکشت و در ششم جمادی الاول
خداوند بیست و ستایه بجوی بگفت و در آن نزدیکی
خان رسید و بزرگ نام رسیدند و بقیه لشکر
یکدیگر ایستادند و هر دو و هر یک داده مرا
صف بهم رسیدند و نام نشد و سخن گفتند از
آن خان بگفت و بدو نذر گفت و در ماه دی
با لشکر حاجت کرد و امیر نور و زفر و کجک با لشکر
چین نهاد چون نزدیکی رسیدند از پادشاه نامه
و لشکر باین میل آمدند و بعضی روی بگفت
نهادند و خان بگفت و نامت لشکر باین

باو بگفت و او احمد را
عذر زیند بگفت

باو بگفت و او احمد را
عذر زیند بگفت

خان آمدند و عذر از ان لشکر نفرستاد و او را گرفت و بگفت
و در تیرز هلاک کرد و در او فو فی الضحی الخرم سید
و بیست و ستایه بجوی **خان** **خان** **خان**
نهادند و در ششم ماه جمادی الاول بگفت و در ششم
کر و اینده عدل و مهابتی و کرم و سستی و عظیم و او را
سلام با عظمی و وی تمام بود و دست سید و با
پادشاه در آن کان حاشی و او را بگفت و پادشاهی
و مصلحت نام لشکر و ممالک و بگفت و ان سلطان عظیم
نام کرد و جلالت عالی نام و بگفت و در او و عدلی
بر کل خدایان و انشت و در احوال و شمع و رقع و در
بسیار افضل الصلوات و کلک الخانات و بیهای
نمود و چنانکه نامش با شرف حق و در کیتی نامی است
و کرم و عدلت او نامه است و حاتم و انوشیروان است
و در و مهابت او در دل اعدا ممالک از غیر بران
باری عالی نام و بگفت و این پادشاه عبدالسالم

خداوند محمد و پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام
الطاهرین المصنوعین و سلم پس ما کثیر اکثریت بگویند
نامه که از قاضی ابوالحسن در جواب نامه قاضی ابوالحسن
از کعبه رحمت بمقصد پیوست در جانب بخانه در کعبه
الاره بخانه آبادانی را هست که کاسه مستوانی
بر ضار باب دانش و خواطر اصحابش می باشد
بلغ حیوة را باب نشاط در آورده اند و در منزه دلان
عمر کرامی بخش و کامرانی بسرا آورده اند هیچ کلی نیست
بیلی بر نوشته و هیچ بلی نیست که دست نیاز از امان
نوکی گشته است مگر که کم کرم او کند تدارک ما و کرد
که او دامن نیلوده است و مقصود از این تقریر این است
است که بر جمعی مستعد عیش و عشرت واجب و لازم بود
باشد که مس و خود را با کسر و نودی طهای احرار کرد
و بهارها پایدار حیات را غنیمت و نعمت شمارند و غنیمتی
ای شمع وصل برده اند که این معانی تا صبحدم بخوابد

و این نامه غرضی و این عام جهان نمای را وقتی بدست
توان آورد که بر جاد و تخیل آن بر توان بود عشق در دل
بخوبان خون دل خوردن اولش سوزد که از او فروغ دل
یعنی چون از لب نگاری تا غرق شود کعبه را می رسد
شوق فوس نماید مگر که اول از تنگ نام و ناموس
و اموش کند چنانکه استاد دارد که مرید راه عشق غرق
حوش صفای فقه را بهر خانه ندارد است حسن فوس
که او را مخفی توان داشت و یار پرده حجاب بر روی کلر کرد
توان بست و مولانا حافی این قطعه را در معنی او فرموده
نه منی ناله را وقت ندارد که چون ظاهر شود فضل
کند شوق خسته کلر زهارا حال خود کند زان کار
این معنی مانده است بابت که رسوای شده مرد و زن معنی
ابوالحسن اند و برو واضح دلای بوده باشد که ناموس
کوهر است با قیمت بلکه در ناموس کوهر است بابت
طعن می عشق او می بود ارادتی تا با سعادتی بری

سکن

و این کوسم را لاکه را وقتی بخت توان آورد که اهل
ایشان دستگذاشتن مجالش مان نشود و دنیا بخیر است
و تنگی محافل کنند **برنج** مضبه که سدان ستم روا دارد
زندگش را نشا از امر **برنج** مردی و نامردی از بخت این
معنی نزد اهل حال حلیت **هر نظری را که بر او خست**
جامه نایزه تن خوش **از راع** شوشک نباید ز راع
رایز و شوشک نباید **ای** یک عین صبر نه چو لاله
از خود می بری و رحمت مای **از** افسوس که این کار را بر سر
و خود را از نه از عیش و عشرت بر آورد **عشقا** زیبا گیل
کمال میکند **عاشق** تهنان غلامه غایت کل می کند **صفا**
از خاری پسند نمی کند **ای** یار جهان کار وای جهان جو
بی اعتبار شرم باد که این کلک ترم را بداند جهان را
جان یک لوس نهالی است **شرم** مادمی یک خود را
اگر چه شقایق را می داند دل صورت و صراف لاله را
محکم دانه قیمت نه خط که سبز و کلک که تر بر آورد

بهدار حسن تو رنگ در آورده **و از آنجا که نهایت خود را**
و غایت نکته بینی ایشان مضمون این بیت مناسب حال
خالها بر عارض کلک و روشن کرده **صفا** کلک و شکایت ایشان
چنانکه در جواب **بر جواب** فقیه بعد از عید روزگوش
دو هفته شد که نیدم مهربی دو هفته **را** یکا روم که تو مری
نهفته خود را مناسب نویسی بنوده بودند **شک** را
ایمان درون لاله یا عکس حال ساقی افتاده در **مساله**
و بخت عالی از آن زبان تالین هم بخت است که از آن
و این **نمی** اند **رفته** ای خال در کج لبش جا کرده
در بختی جای خود را غریب کرده **و این** بیت نیز مناسب
حال میباشد **در دلم** خوابان نظر کردند و نهادند را
چون نظر کسی که مردم می نمایند **چو** **و** **فقر** **را** **وقت**
این شعر طرب لسان است **نعل** بریده لم و دانه **سوق** **م**
جامه را و کلک زن خود دوخته ام **اما** چون از نمودم
دانه **بر** **معلوم** معینیت که اگر از متعلقان دیگر کلک

